

بررسی روش‌های آموزشی در تعلیمات عشایر

حسن رستمی* ■ محمدحسین حیدری** ■ بابک شمشیری***

چکیده:

آموزش از اساسی‌ترین نیازهای بشر است. بدون آموزش هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد. به دلیل اهمیت آموزش نظریه‌ها و دیدگاه‌های متعددی درباره آن ارائه شده که روزبه‌روز در حال رشد است. در همه نظریات، به سه رکن اساسی فرایند آموزش، یاددهنده و یادگیرنده، محتوا و مواد آموزشی در قالب فرایند یاددهی - یادگیری یا همان تدریس پرداخته شده است. هر نظریه یا دیدگاه، براساس معرفت‌شناسی حاکم بر آن، نگاه متفاوتی به تدریس دارد. این پژوهش، با هدف بررسی روش‌های آموزشی در تعلیمات عشایر جنوب کشور در زمان مدیرکلی محمد بهمن‌بیگی انجام شد. روش تحقیق از نوع تحلیل محتواست. منابع استفاده شده در این پژوهش، آثار به‌جامانده از محمد بهمن‌بیگی است که عبارت‌اند از کتاب‌های تألیفی ایشان و کتاب‌ها، مقاله‌ها، مستندها و پایان‌نامه‌هایی که درباره ایشان نوشته شده است؛ همچنین شامل مصاحبه‌هایی است که در این زمینه انجام شده است. یافته‌های این پژوهش نشان داد در تعلیمات عشایر نیز، مانند بسیاری از نظام‌های آموزشی، از روش‌های رایج در نظام‌های آموزشی استفاده می‌شود؛ از جمله این روش‌ها می‌توان به روش‌های ایفای نقش، روش آزمایشگاهی، روش نمایشی، روش سخنرانی، روش گردش علمی و روش پرسش و پاسخ اشاره کرد. اگرچه این روش‌ها امروزه جزو روش‌های سنتی تدریس‌اند، هنوز هم استفاده می‌شوند.

روش‌های آموزشی، مشاعره، کنفرانس، نمایشنامه، روش آزمایشگاهی

کلید واژه‌ها:

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱/۲۱ □ تاریخ شروع بررسی: ۱۴۰۱/۲/۲۸ □ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۱۱/۲

* دانشجوی دکتری گروه فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران. ... E-mail: rostami.hasan1346@gmail.com

** (نویسنده مسئول) دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. ... E-mail: mhheidari1353@gmail.com

*** دانشیار، گروه علوم تربیتی، دانشگاه شیراز، ایران. ... E-mail: babakshamshiri@yahoo.com

مقدمه

مطالعه تاریخ همواره نشان‌دهنده تأثیرگذاری ایلات و عشایر در معادلات سیاسی و اجتماعی کشور است. کوچ‌نشینی نوعی زیست بشری برای گروهی از مردم خانه‌به‌دوشی است که همراه با دام‌ها و باروبنه و اعضای خانواده و با کمک وسایل حمل‌ونقل متناسب زمان خود (در گذشته بیشتر حیوانات باری اسب، شتر، الاغ و قاطر و امروزه بیشتر وسایل نقلیه) از یک محدوده زیستی به قلمرو دیگری کوچ می‌کنند تا مراتع مناسبی برای دام‌هایشان و محلی برای زندگی در شرایط اقلیمی متناسب با فصول سرد و گرم پیدا کنند. در گذشته، سوادآموزی به مفهوم امروزی آن، در میان کوچ‌نشینان رواج نداشت و فقط شمار معدودی خواندن و نوشتن را در مکتب می‌آموختند. به‌طور کلی، سوادآموزی این‌گونه بود که افراد ثروتمند از یک نفر، که خواندن و نوشتن می‌دانست و به‌اصطلاح مَلا یا میرزا لقب داشت، دعوت می‌کردند تا به فرزندان‌شان سواد بیاموزد (حاجی‌ناصری و یزدان‌پناه، ۱۴۰۰).

در مقدمه این پژوهش، نخست به روند تحولات نظام آموزشی عشایر در ایران و سپس به تأثیر بهمن‌بیگی در پایه‌گذاری تعلیمات عشایر و خدمات وی می‌پردازیم.

● سیر تحول آموزش و پرورش عشایر در ایران

روند تحولات نظام آموزشی عشایر ایران را می‌توان به سه دوره زمانی تقسیم کرد:

◆ **الف) دوره آموزش‌های غیررسمی:** در این دوره، که قدمتی شش‌هزارساله در ایران دارد، سازوکار و محتوای مشخصی برای تربیت فرزندان وجود نداشت و هر خانواده بنا به تشخیص و مصلحت خود، اقدام به این کار می‌کرد. ارزش‌ها، آداب و رسوم و اعتقاداتی که جامعه تأیید می‌کرد نیز از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد. در این دوره، والدین پسران و دختران را، متناسب با وظایفی که در زندگی ایلی به‌عهده می‌گیرند، آموزش می‌دهند و تربیت می‌کنند. وظایف پسرها عبارت‌اند از: گله‌چرانی، یافتن چراگاه‌ها و آبشخورهای مناسب، آشنایی با راه‌ها و مسیر حرکت ایل، تعیین یورد (محل اتراق)، شستن گوسفندان و آماده کردن آنان برای پشم‌چینی، چیدن پشم گوسفندان، بار کردن بارهای سنگین بر شتر و الاغ، بستن بند بر روی بارها، هیزم‌شکنی، ساخت آغل، کشیک‌دادن برای جلوگیری از سرقت در شب‌ها، کشتن و پوست‌کندن گوسفند، بریدن و تراشیدن و آماده کردن میخ و تیر و خلال برای چادر، کاشت و درو و برداشت محصولات ضروری، فروش محصولات دامی و خرید مایحتاج، یادگیری مهارت‌هایی از جمله اسب‌سواری، فنون جنگ و دفاع و تیراندازی و بازی‌ها و رقص‌های فردی و گروهی مخصوص پسران. پسران ایلی به‌تدریج این وظایف را از اولیا و جامعه خود فرامی‌گیرند. دختران نیز به‌تناسب وظایف خود را به‌مرور از اولیا و جامعه فرامی‌گیرند. وظایف دخترها عبارت‌اند از: پختن نان و غذاهای دیگر، آوردن هیزم و آب، دوشیدن شیر، ماست‌بندی و درست کردن پنیر و کره و روغن‌گیری، درست کردن کشک و قره‌قروت، تزئین چادر، کمک به کوچ و

بار، دوختن لباس، ریسیدن و تابیدن پشم و مو، رنگرزی، بافتن گلیم و جاجیم، درست کردن مشک آب و دوغ، آماده کردن پوست برای نگهداری کره و پنیر و روغن، یادگیری بازی‌ها و رقص‌های زنانه و آداب و رسوم و روش معاشرت. علاوه بر این، نقل سینه به سینه میراث فرهنگی از جمله اشعار، داستان‌ها، مثل‌های مذهبی و حماسی و عاشقانه، ضرب‌المثل‌ها، آوازها و دیگر اطلاعات تشکیل دهنده فرهنگ قومی موارد تعلیم و تربیت این دوره در جامعه عشایری است (سهرابی، ۱۳۸۷، ص. ۴۶-۴۷).

♦ **ب) دوره اقدامات پراکنده آموزشی حاکمان:** این دوره شامل مجموعه اقداماتی است که سلاطین و حاکمان (خان‌ها و افراد سرشناس محلی) به صورت پراکنده انجام داده‌اند. طبق اسناد معتبر تاریخی، آموزش عشایری دست کم به حدود هفتصد سال پیش و زمان سلطان محمد خدابنده الجایتو برمی‌گردد. به دستور وی، مدرسه بسیار عشایری دایر شد. این مدارس به منظور تعلیم عشایر و قبایلی طرح‌ریزی شده بود که پیوسته در حال کوچ و حرکت بودند؛ و صاف‌الحضره، صاحب کتاب تاریخ و صاف، آن را «مدرسه بسیار سلطانی» خوانده است (آیتی، ۱۳۷۲).

قشقایی (۱۳۸۵) به سابقه طولانی وجود مدارس عشایری در دوران ایلخانی صولت‌الدوله قشقایی و برپایی چادر سفید به منزله چادر مدرسه در کنار سیاه‌چادرهای عشایر اشاره کرده است. وی می‌نویسد:

«در ایل قشقایی [در دوران صولت‌الدوله] هر بنکو (شامل سی‌چهل خانوار که با هم نسبت خویشاوندی داشتند) یک معلم داشت که حقوق وی به صورت مشترک پرداخت می‌شد. مطمئناً در آن زمان باسوادان ایل در حال کوچ، بسیار زیادتر از اهالی دهات بودند. صولت‌الدوله سعی داشت که بچه‌ها و جوانان قشقایی باسواد شوند. او همواره کلاتران و رؤسای بنکوها را به گرفتن معلم و باسواد کردن فرزندانشان تشویق می‌کرد.»

تا قبل از سال ۱۳۰۷ و احداث مدارس عشایری مدرن دولتی در قالب دارالتربیه عشایری، سوادآموزی مدرن در بین کوچ‌نشینان رواج نداشت، بلکه سوادآموزی به شکل سنتی بود؛ بدین صورت که افراد ثروتمند از ملا یا میرزایی دعوت می‌کردند تا به فرزندانشان سواد بیاموزد. حقوق وی را هم اولیای فرزندان تأمین می‌کردند (امان‌الهی بهاروند، ۱۳۶۰).

از آنجاکه این گونه آموزش‌ها بسیار محدود و پراکنده بوده، می‌توان گفت گذشته جامعه عشایری نیز همانند جوامع دیگر طبقاتی بوده است. آن چنان که ویژگی این گونه جوامع است، برخورداری از حقوق انسانی به طبقه‌ای خاص و قشری معین اختصاص داشت. توده مردم عشایر نیز در زندگی خود جز رنج و محرومیت و زحمت بهره‌ای نداشته و از حقوق انسانی از جمله سواد بی‌بهره بوده‌اند. به گفته سهرابی (۱۳۸۷) در این دوره، سوادآموزی به فرزندان قشر متمول و کلاتران ایل اختصاص داشته است. در میان بقیه مردم، زن‌ها و دخترها به کلی از آن بی‌بهره بوده‌اند و در میان مردان هم آنجا که

حلقهٔ درسی در بنکو و تیرها برقرار می‌شده، فقط پسران ارشد خانواده می‌توانسته‌اند بدان راه یابند. با وجود همهٔ محدودیت‌ها، در جامعهٔ عشایری، میل فطری حقیقت‌جویی و دانش‌طلبی بدون پاسخ نبوده، بلکه به انحای گوناگون در میان مردم عشایر، هر چند کم‌رنگ، بروز داشته است. متداول‌ترین شیوهٔ سوادآموزی در میان عشایر بدین‌گونه بوده است که اهالی هر بنکو و تیره با فرد باسواد از تیرهٔ خود یا از سایر تیره‌ها به‌نام ملا قرارداد می‌بستند تا فرزندان‌شان را باسواد کند. این قرارداد را برای یک سال منعقد و برای سال‌های بعد تمدید می‌کردند. اجرت ملا به نوع قرارداد و توانایی مالی اولیای متعلمان بستگی داشته است. معمولاً در ازای هر دانش‌آموز مبلغی پول، مقداری گندم یا یک رأس بره یا بزغاله در سر سال به ملا می‌دادند؛ البته واضح است که حقوق سالانه و هدایایی که به ملاحای فرزندان خوانین و کلانتران داده می‌شد، از چیزی که به سایر ملاحا پرداخت می‌شد بیشتر بود.

معمولاً سال تحصیلی از اول تابستان، زمان اتراق ایل در بیلاق، شروع می‌شد و یک سال کامل هم طول می‌کشید؛ به‌طوری‌که از تعطیلات رایج امروزه در تابستان و ایام عید خبری نبود و فقط جمعه‌ها کلاس تعطیل بود؛ یعنی حتی در ایام کوچ هر جا ممکن بود ملا کلاس درس را تشکیل می‌داد.

واحد آموزشی مکتب‌خانه نام داشت و فضای آموزشی همان چادر سیاه ملا بود که با خانواده‌اش در آن می‌زیست؛ معمولاً زیرانداز متعلمین نمد یا پلاسی بوده که با خود به کلاس می‌آوردند و کیفیت آن به تمول ولی دانش‌آموز بستگی داشت. گاهی چند نفر با هم یک قطعه نمد برای زیرانداز به مدرسه می‌آوردند و این نمد را شب‌ها در همان محل برگزاری کلاس می‌گذاشتند. زیرانداز ملا نیز از همین نوع بود؛ احتمالاً نمدی یک‌نفره و دایره‌ای‌شکل که مقداری تزئین شده بود (سهرابی، ۱۳۸۷، ص. ۴۷-۴۹).

دانش‌آموزان در این دوره، دو وسیله برای نوشتن داشتند: یکی قلم نی و دوات و کاغذ، که بیشتر برای مشق شب استفاده می‌کردند، و دیگر تخته‌ای که در کلاس روی آن می‌نوشتند. برای نوشتن روی تخته‌هایشان هم از قلم نی استفاده می‌کردند، اما به‌جای استفاده از مرکب، هر دانش‌آموز شیشه یا قوطی‌ای از مخلوط گچ و آب همراه خود داشت که با آن روی تختهٔ خودش می‌نوشت و سپس نوشته‌ها را پاک می‌کرد. ملا بر خط بالای تخته سرمشق می‌نوشت و دانش‌آموزان از روی آن تمرین می‌کردند. در این دوره، در سال اول فراگیری حروف قرآنی را آموزش می‌دادند. ملا این حروف را همراه مصوت‌ها با آهنگی خاص تکرار می‌کرد؛ دانش‌آموزان هم هنگام تکرار بالاتنهٔ خود را به جلو حرکت می‌دادند. بعد از فراگیری کامل حروف، روخوانی قرآن مجید آغاز می‌شد که عمده‌ترین درس سال اول بود. در سال‌های بعد، کتاب‌های لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، شاهنامهٔ فردوسی و کتاب‌های سعدی و حافظ خوانده می‌شد؛ همچنین داستان‌هایی مانند فلک‌ناز و حیدربیک و مهر

خاور آموزش داده می‌شد که دو کتاب آخر، در بین قشقای‌ها به زبان ترکی هم تدریس می‌شد. افزون‌براین، در این دوره بعضی ادعیه و نحوهٔ دعانویسی و بعضی احکام شرعی مانند آداب کفن و دفن و تلقین میت، غسل و تیمم کردن، آداب سربریدن حیوانات و تعویذاتی برای مازدگی و عقرب‌زدگی، بستن دهان و وحوش و بستن راه دزد و همچنین تا حدودی حساب سیاق را تعلیم می‌دادند. حداکثر طول دورهٔ سوادآموزی سه سال بود و دانش‌آموز پس از این مدت، به‌خوبی می‌توانست بخواند و بنویسد. سوادآموزی در همین حد متوقف می‌شد؛ چون کسی که مطلب بیشتری بداند در ایل نبود؛ به‌عبارت‌دیگر، متعلمین در همین مقطع فارغ‌التحصیل می‌شدند. کیفیت امتحان و چگونگی ارتقا به سال تحصیلی بالاتر، همه به نظر ملا بستگی داشت. ملا شفاهی سؤالاتی از دانش‌آموز می‌کرد و اگر او درس‌ها را بلد بود، کتاب‌های دیگر را می‌خواند و دیگر از امتحانات سه ثلث، تجدیدی، ریز نمره، کارنامه و غیره خبری نبود (سهرابی، ۱۳۸۷، ص ۴۹-۵۰).

◆ (ج) دورهٔ زمینه‌سازی تشکیل مدارس عشایری دولتی: شروع این دوره را می‌توان از

ابتدای قرن اخیر و حکومت رضاخان تا دههٔ اول حکومت پهلوی دوم دانست. اصلی‌ترین ویژگی این عصر، وجود فضایی سیاسی - امنیتی در روابط و برخورد مسئولان حکومت با عشایر به‌دلیل سیاست تخته‌قاپو و اسکان عشایر است. در این دوره، سه جریان مجزا به‌دنبال تشکیل مدارس در میان عشایر بودند:

جریان اول با ورود نظامیان به عرصهٔ آموزش عشایر شکل می‌گیرد. از نمونه اقدامات آنان می‌توان به ساخت سه باب مدرسه در ترکمن‌صحرا در سال‌های ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ اشاره کرد. وقتی که ارتش عشایر را خلع سلاح کرد و امیر احمدی (فرمانده غرب کشور) به رضاخان پیشنهاد داد اسکان عشایر فقط با استفاده از تعلیم و تربیت امکان‌پذیر است (عبدلی، ۱۳۹۶).

جریان دوم مربوط به اقدامات پراکندهٔ مسئولان دولتی است که بیش از هر چیز دیگری رنگ‌وبوی سیاسی و امنیتی داشت. برای مثال دلیل اصلی احداث مدارس شبانه‌روزی در تهران و فارس و لرستان سال ۱۳۰۷، گروگان گرفته‌شدن فرزندان سران عشایر به‌منظور جلوگیری از طغیان آن‌ها در برابر حکومت مرکزی بیان شده است. از مهم‌ترین اقدامات دولت برای آموزش عشایر می‌توان کارهای زیر را نام برد:

◆ طرح ارائهٔ خدمات آموزشی سیار به عشایر: پس از شهریور ۱۳۲۰، سیاست حکومت پهلوی تثبیت قدرت حکومت مرکزی بود، اما عواملی مثل ضعف قدرت مرکزی، فقدان بودجهٔ عمومی، نبود سیاستی منسجم دربارهٔ جامعهٔ عشایری، سبب رکود فعالیت‌های خدماتی در عشایر شد. به همین دلیل، مکاتباتی در سطح مقامات عالی‌رتبهٔ مملکت انجام می‌شود که محتوای آن‌ها نشان‌دهندهٔ مسائل ذیل است:

۱. تأسیس کمیسیون‌هایی برای مطالعه و تنظیم طرح‌هایی در خصوص تأسیس دبستان در نقاط عشایری سال ۱۳۲۳؛

۲. درخواست اعتبار برای تأسیس دارالتربیه برای عشایر بنی طرف سوسنگرد سال ۱۳۲۳؛
۳. تقاضای اعتبارات لازم برای توسعه فرهنگ در بین عشایر و تأسیس دارالتربیه‌های شبانه‌روزی سال ۱۳۲۵.

در سطح سیاست‌های کلی نیز دو کمیسیون تشکیل شد؛ کمیسیون اول در سال ۱۳۲۳ در وزارت کشور به نام «کمیسیون امور عشایر» تشکیل شد که هدف آن جمع‌آوری اطلاعات از اوضاع ایلات و ارائه طرح‌های متناسب با توجه به اقتضای وضعیت هر ایل و طایفه بود (سهرابی، ۱۳۷۸، ص. ۷۰-۷۱).

کمیسیون دوم سال ۱۳۲۶ از نمایندگان و وزارت‌خانه‌های جنگ و کشور و فرهنگ تشکیل شد و برای اولین بار مسائل آموزش و پرورش ایلات و عشایر را مفصل بررسی کرد. این کمیسیون در پاسخ به گسترش تقاضاهای عشایر و ضرورت ارائه خدمات آموزشی تشکیل شد و دربارهٔ تعلیم و تربیت ایلات و عشایر به بحث و بررسی پرداخت. به علاوه لزوم اعمال سیاست‌های حکومت در قبال جامعهٔ عشایری از یک سو و تعطیل شدن مدارس دارالتربیه و نتیجه‌نگرفتن از آن‌ها از سوی دیگر، ضرورت تشکیل آن را بیشتر کرد. آنچه در گزارش این کمیسیون مهم و جالب است، این است که اعضای کمیسیون به خطاب‌بودن سیاست‌های زمان رضاشاه دربارهٔ عشایر اقرار می‌کنند. در این سند آمده است: «مسلم است که خلع سلاح و اسکان اجباری ایلات با فشار قوای نظامی مادامی که با توسعهٔ فرهنگ توأم نباشد نتیجه‌ای نخواهد داشت و به محض اینکه فشار برداشته شد کلیهٔ اقدامات و زحمات به‌هدر رفته و سیر قهقراپی شروع می‌شود» (سهرابی، ۱۳۷۸).

کمیسیون دوم پس از مطالعه و تحقیق دربارهٔ وضعیت ایلات و عشایر پیشنهادهاى هشت‌گانه‌ای را برای تعلیم و تربیت فرزندان ایلات و آشنایی آن‌ها با زندگی یکجانشینی ارائه کرد. از این پیشنهادها، آنچه مربوط به آموزش و پرورش بود به شرح ذیل است:

۱. تشکیل مدارس ثابت و سیار به منظور باسواد کردن ایلات و اشاعهٔ زبان فارسی (بنابر این پیشنهاد این مدارس از لحاظ آموزشی باید برنامه خاصی داشته باشند)؛

۲. گنجاندن مطالب لازم و مفید در کتاب‌های درسی؛

۳. اعزام فوری عده‌ای از اطفال رؤسا و خوانین ایلات به مدرسه‌هایی در شهرهای کوچک و بزرگ. همچنین اعزام اطفال و اشخاص با استعداد به مراکز مهم به منظور تحصیلات متوسطه یا عالی یا کشاورزی و عنداللزوم اعزام به خارج از کشور برای مشاهدهٔ اوضاع یا تحصیلات؛

۴. دانش‌آموزان اعزامی به شهرها بایستی شبانه‌روزی و با خرج دولت نگهداری شوند و کتاب و نوشت افزار مجانی دریافت کنند و جوایز نقدی برای آن‌ها قائل شوند (سهرابی، ۱۳۷۸).

♦ **دارالتربیه‌های عشایری فارس:** سال ۱۳۲۷ شمسی وزارت فرهنگ وقت برای ارائه خدمات آموزشی به عشایر، تصویب کرد سه باب مدرسه شبانه‌روزی به نام دارالتربیه در شهرهای شیراز (برای ایل بویراحمد) و فیروزآباد (برای ایل قشقایی) و فسا (برای ایل عرب) احداث شود (حیدری و بینشی فر، ۱۳۹۶).

جریان سوم مربوط به اقدام‌ها و تلاش‌های افراد ملی و مذهبی است که به منظور پیشبرد دانش و فرهنگ در جامعه عشایری، حمایت از عشایر، کاستن رنج‌ها و مشکلات آن‌ها و در مواجهه با اقدام‌ها و سیاست‌های دولت مرکزی شکل گرفت. نمونه‌های آن عبارت‌اند از: پیام مدرس در سال ۱۳۰۳ به پهلوی اول در مخالفت با سیاست تخته‌قاچو و اسکان عشایر و توجه دادن او به ضرورت تعلیم و تربیت عشایر، احداث دارالتربیه عشایری در شیراز و چند شهر دیگر پس از شورش سال ۱۳۰۷ عشایر؛ اجرای طرح یکجانشینی عشایر که به دلیل نبود بودجه کافی و تناسب نداشتن با زندگی ایلی استمرار نیافت؛ تأسیس مدرسه عشایری در ایل خمسه فسا و فیروزآباد در سال ۱۳۲۶ پس از نهضت جنوب که مجدد به دلیل کمبود بودجه و نبود تناسب با زندگی ایلی تعطیل شد (حیدری و بینشی فر، ۱۳۹۶)، همچنین نامه بهمن بیگی به وزیر آموزش و پرورش وقت (دکتر شایگان) برای احداث مدارس سیار در میان مردم عشایر فارس در سال ۱۳۲۲ و انتشار کتاب عرف و عادت در عشایر فارس به دست ایشان در سال ۱۳۲۴ که در آن به دولت پیشنهاد شده است به جای استفاده از زور تفنگ، با تشکیل دوایر فرهنگی زمینه رشد و تعالی عشایر فراهم شود.

در این دوره، که تا دهه اول پهلوی دوم طول کشید، حرکت‌هایی برای تأسیس مدارس در مناطق عشایرنشین آغاز شد، اما به دلیل نداشتن عزم جدی و برنامه‌ریزی صحیح و تناسب نداشتن مدرسه ثابت با زندگی سیار ایلی و همچنین اختلاف میان دولت و عشایر هیچ‌یک در فراگیر شدن آموزش و پرورش عشایر نتیجه‌بخش نبود (عباسی، ۱۳۹۷).

♦ **دوره تلاش برای ایجاد نظام آموزشی فراگیر:** این دوره از سال ۱۳۲۴، با ارائه ایده بهمن بیگی درباره آموزش و پرورش سیار در کتاب عرف و عادت در عشایر و همچنین تلاش‌های دولت امریکا برای کمونیست‌سازي و اجرای اصل ۴ آغاز می‌شود و با ادامه اجرای همین طرح نظام تعلیمات عشایری در سراسر کشور با کمیت و کیفیت روزافزونی گسترش می‌یابد و یکی از طلایی‌ترین دوره‌های خود را تجربه می‌کند. مهم‌ترین بازیگر دوره توسعه و پیشرفت تعلیمات عشایر محمد بهمن بیگی است که بعضی از صاحب‌نظران او را پدر تعلیمات عشایر معرفی می‌کنند. در اینجا برای آشنایی خوانندگان و پژوهشگران به زندگی نامه وی پرداخته می‌شود (عباسی، ۱۳۹۷).

● زندگی‌نامه محمد بهمن بیگی

محمد بهمن بیگی، که از او با عنوان پدر آموزش عشایر یاد می‌شود، سال ۱۲۹۹ در ایل قشقایی در خانواده محمودخان کلانتر تیره بهمن بیگلو از طایفه عمله قشقایی به هنگام کوچ دیده به جهان گشود. هشت ساله که شد، پدرش یک منشی استخدام کرد و به خانه آورد تا هم به محمد درس بدهد و هم برای او نامه بنویسد. محمد دو سال نزد آن منشی درس خواند و الفبای سواد را آموخت. ده ساله بود که در راستای سیاست تضعیف عشایر و تخته‌قاپوی اجباری، پدرش را به تهران تبعید کردند و شش روز پس از تبعید پدرش، مادر محمد را نیز به جرم فراهم کردن آذوقه برای عشایر مخالف دولت، به تبعیدگاه همسرش فرستادند و این‌گونه محمد همراه مادر تبعیدی از کوه‌دشت به تهران آمد و در مدرسه علمیه تهران مشغول تحصیل شد.

پس از پایان دوره دبیرستان، به دانشکده حقوق وارد شد و دوره کارشناسی حقوق را در سال ۱۳۲۱ به پایان رساند. او قبل از شروع به همکاری با اصل چهار ترومن، با معرفی یکی از سران ایل قشقایی به آمریکا رفت و پس از مدت بسیار کوتاهی به وطن بازگشت. از آنجاکه در شهر و در کارهای اداری دوام نیاورد، پس از چندی به ایل بازگشت. بهمن بیگی در سال ۱۳۲۴ کتابی را با نام عرف و عادت در عشایر در تهران منتشر کرد و در آن به اوضاع و احوال عشایر فارس و راه‌حل مسائل و مشکلات آنان پرداخت. او چنین می‌نویسد: «شکی نیست که وجود این اجتماعات نیمه‌مستقل، بدوی و مسلح برای قدرت مرکزی کشور غیرقابل تحمل، موهن و مخل است ولی به گمان نگارنده، قدرت مرکزی نباید در قبال آن به پرخاش، خشم و ستیزه متوسل شود و باعث ویرانی، خونریزی و برادرکشی گردد. این افراد ساده‌دل، بدبخت و گرسنه، شایسته تربیت و ترحم‌اند، نه ستیزه و جنگ» (بهمن بیگی، ۱۳۲۴، ص. ۱۱۳).

وی در این کتاب آشکارا می‌نویسد برای جلوگیری از این همه سرگردانی و گمراهی راهی جز تأسیس مدارس بسیار فراوان وجود ندارد. مدتی پس از چاپ این کتاب، همین که باخبر می‌شود یکی از استادان سابقش، دکتر شایگان، به مقام وزارت آموزش و پرورش رسیده است به دیدارش می‌رود؛ دکتر شایگان پیشنهادهایش را می‌پسندد و دستور می‌دهد به شیراز برگردد و با مدیرکل آموزش و پرورش فارس گفت‌وگو کند. پیشنهادش این بود که برای آغاز کار پنجاه آموزگار در اختیارش گذاشته شود. در این پیشنهاد متعهد شده بود که رایگان و بی‌هیچ‌گونه توقع و انتظار همکاری کند؛ وسایل حرکت و زندگی و اقامت آموزگاران را خودش و با کمک یاران و دوستان ایلی فراهم کند و نخستین گروه دبستان‌های متحرک را راه بیندازد، ولی مدیرکل فارس، که از دفترسالاران نامدار بود، گوش شنوا نداشت. با آنکه دستور اقدام سریع داشت، آن قدر صغری و کبری چید و امروز و فردا کرد تا کابینه تغییر یافت و دکتر شایگان به وزارت نرسید (فارسی، ۱۳۸۸).

پس از مراجعات مکرر به آموزش و پرورش و زمامداران فرهنگی و غیرفرهنگی برای باسواد کردن اطفال که ثمری نمی‌دهد، خسته و رنجور از چک‌وچانه‌های بیهوده و ناامید از حمایت آموزش و پرورش و پس از

سفری بی‌ثمر به خارج از کشور دست‌به‌دامن ملت می‌شود:

«سرانجام آخرین تیر ترکش را رها کردم؛ نقشه تازه‌ای در خیالم نقش بست. برای اجرای آن دست‌به‌کار شدم و این بار به‌جای دولت به دامن ملت پناه آوردم. در میان خویشاوندان نیز خانواده‌های مستطیع کم نبودند، پذیرفتند هر کدام حقوق یک معلم و هزینه رفت‌وآمد و قوت‌غذای او را بپردازند و وسیله حمل‌ونقل مدرسه را نیز فراهم کنند. در قشقای یک‌سری از طوایف و در ایل خمسه، کلانتر بصری و عده‌ای از کدخدایان معتبر طایفه پیش‌قدم شدند. برای پیدا کردن آموزگار به دوره‌گردی پرداختم. به همه کس و همه جا اطلاع دادم که چنین خیالی در سر دارم و به معلم نیازمندم. از وعده باغ سبز پرهیز نداشتم و از آینده‌ای امیدبخش صحبت می‌کردم. گروهی از منشی‌زادگان خان‌ها و کلانتران، عده‌ای از جوانان ایلی که برحسب اتفاق به سواد مختصری دست یافته بودند و دسته‌ای از فرزندان روستاییان مناطق عشایری داوطلب شدند. من به یاری آن خیرخواهان و همت این جوانان نیمه‌باسواد نخستین دبستان‌های سیار عشایری را برپا کردم. امتحان سریع و دقیقی به‌عمل می‌آوردم. در حدود محفوظات و معلومات ششم ابتدایی پرسش‌های کتبی و شفاهی می‌کردم و اگر با موفقیت همراه بود، قرارومدار فوری کار را می‌بستم. مشکلات سن‌وسال و ارائه شناسنامه و معافیت سربازی گریبان‌گیر نبود و کار با سرعت آغاز می‌شد. من بدون حکم و رقم، مدیر دستگاه کوچک و متحرک فرهنگی شدم. درخصوص تعلیم و تربیت تخصص نداشتم. دانش‌سرای عالی و مقدماتی ندیده بودم. معلمانم نیز با راه‌وروش تدریس آشنا نبودند، ولی شوروشوق پاسخ همه این کمبودها را می‌داد، چراکه شوروشوق قدرتی دارد که می‌تواند سنگ سخت را بشکافد و چشمه‌های روان به جریان اندازد» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹، ص. ۱۶).

تدارک وسایل مدارس و کتاب و لوازم‌التحریر اطفال دشواری دیگری بود. دست بهمن‌بیگی به‌سوی مؤسسه‌های گوناگون دراز بود، ولی کمک‌ها ناچیز بود. از شرکت باعظمت نفت فقط چهار چادر مستعمل دریافت کرد؛ خوشبختانه این مشکل از طریق اصل چهار ترومن «هیئت عملیات اقتصادی آمریکا» حل می‌شود؛ براساس اصل چهارم ترومن دولت آمریکا هر سال مبالغی به هر دولت و کشور در معرض تهدید کمونیسسم می‌پرداخت. البته غیر از این مبلغ، تعدادی وسایل نظامی و مهمات برای نیروهای مسلح و نیز وسایل بهداشتی و مواد غذایی نیز به دولت‌های مزبور تعلق می‌گرفت. پس از مذاکره با مشاور فرهنگی، موافقت می‌کنند چادر و لوازم آموزشی را تهیه کنند؛ به شرط آنکه بهمن‌بیگی معلمان و حقوق آنان را تأمین کند. دشواری دیگر، آشنانبودن مکتب‌داران با روش‌های تعلیم و تدریس بود. بهمن‌بیگی توانست نظر عده‌ای از دست‌اندرکاران آموزش و پرورش فارس را برای پاسخ به این مشکل جلب کند. اولیای فرهنگ شیراز موافقت کردند تعلیم کوتاه‌مدت و سه‌هفتگی مکتب‌داران را به‌عهده بگیرند. در طول دو سال، هر سال سه هفته مکتب‌داران را به شیراز می‌آورد تا اصول فن تدریس را از مربیان شیرازی فراگیرند. دیری نپایید که مشکلات شروع شد. مردم از پرداخت حقوق خسته شدند. اعتراض می‌کردند که چرا فقط مردم عشایر باید حقوق

معلمان خود را بیردازند. حقوق معلمان به تأخیر افتاد و ادامه کار دچار بحران و تهدید جدی شد. ناخوشی تصدیق و کارنامه هم به ایل سرایت کرده بود. مکتب‌داران اجازه صدور کارنامه و تصدیق نداشتند. صدای شکایت‌ها بلند بود. آموزش و پرورش شیراز هم رغبت دوساله خود را برای کارآموزی و تعلیم مکتب‌داران از دست داد و اصل چهار هم بساط خود را برچید و رفت. بهمن‌بیگی بار دیگر تنها و بی‌کس ماند و داشت امیدهای دورودراز خود را از دست می‌داد و باز راهی کوه و بیابان می‌شد که پاسخی مثبت و یآوری مؤثر از راه رسید. این یار و یاور مؤثر و مثبت مردی بود که به‌تازگی به مدیریت کل آموزش و پرورش منصوب شده بود. مرد کریمی بود به‌نام کریم فاطمی. از آن‌هایی بود که از راه نرفته نمی‌هراسید. مدیرکل و همکارانش در صدد رفع نقایص و تکمیل این برنامه برآمدند. در نظرشان عیبی در کار نبود؛ جز آنکه مکتب‌داران تصدیق و دیپلم نداشتند. دوره‌های دانش‌سرای تربیت‌معلم ندیده بودند، آینده مشخصی نداشتند، حقوقشان کافی نبود و از عهده صدور کارنامه بر نمی‌آمدند. خیلی زود چهل نفر از دیپلمه‌های دانش‌سرا دیده شیراز در اختیار بهمن‌بیگی گذاشته شد. او با همه این جوانان مصاحبه کرد؛ به حال و هوای روحی و اخلاقی هر کدام پی بود و هریک را به تیره و طایفه‌ای که مناسب حالش بود رساند. استقبال مردم از آموزگاران دولتی و شهری پرشور بود. می‌پنداشتند که به آموزگاران بهتری دست یافته‌اند، آموزگاران که سواد بیشتری داشتند؛ از دولت حقوق می‌گرفتند و قدرت صدور کارنامه را نیز داشتند. در برخی از این طوایف، جشن‌هایی برپا شد و صدای ساز و کرنا طنین انداخت (فارسی، ۱۳۸۸).

«شش ماه، فقط شش ماه گذشت و تجربه نشان داد که هیچ‌یک از این جوانان شهری به درد آموزش بچه‌های عشایر نمی‌خورند. زندگی ایلی برای این نوجوانان شیرازی غیرقابل تحمل بود. ایل در حرکت بود. راه وجود نداشت و اگر هم داشت ناامن بود. مردم در سرما و گرما درون چادر زندگی می‌کردند. در چادر را نمی‌شد بست. قفل و کلیدی در کار نبود. حیوانات به‌آزادی دوروبر چادر می‌چرخیدند. سگ‌ها پارس می‌کردند. گاه به‌سوی شبگردی غریب هجوم می‌آوردند و گاه به‌بوی گرگ و کفتاری گرسنه غوغا به‌راه می‌انداختند. کشیک‌چی‌ها گلنگدن تفنگ‌ها را پس‌وپیش می‌کردند. معلم شهری خواب راحت نداشت. حشرات موزی و غیرموزی فراوان بود. معلم شهری مارمولک را مار و عنکبوت را رطیل می‌پنداشت و از زوزه شغال می‌ترسید. از سفری طولانی به مناطق ایلی و با اطلاع از اوضاع دیپلمه‌های غایب و فراری و ناموفق به شیراز بازگشتم. من هیچ‌گاه در آوردن و بردن خبرهای ناخوشایند پیش‌قدم نمی‌شوم و معتقدم که اخبار به‌خصوص اخبار بد دست‌وپای دراز دارند و در کوتاه‌ترین مدت به دورترین فاصله‌ها می‌رسند. خوشبختانه خبر شوم شکست آموزگاران شهری، پیش از من به گوش دوست و پشتیبان من رسیده بود. او شریک مصیبت و اندوه من و در اندیشه چاره بود. به‌نظرش چنین رسید که اگر به‌جای آموزگاران شیرازی گروهی از دانش‌سرا دیدگان شهر گرمسیری جهرم را که شاید رسوم و عاداتشان با عشایری‌ها متناسب‌تر است، به‌کار بگماریم جبران شکست می‌شود» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹، ص. ۲۴).

بهمن‌بیگی بار دیگر به راه می‌افتد و جهرمی‌ها را با همان رویه و روال به تیره‌ها و طوایف می‌برد. چند ماه گذشت. اینان نیز با وجود تفاوتی اندک، قدرت مقابله و رقابت با مکتب‌داران بی‌تصدیق عشایری را نداشتند. راه درست همان بود که پیش از این رفته و پیموده بود. انتخاب دقیق جوانان ایلی و محلی، بدون توجه به مدارک و اسناد متداول، تربیت فشرده و استخدام رسمی آنان (فارسی، ۱۳۸۸).

«مدیرکل فارس با همهٔ نفوذ و قدرتی که داشت نمی‌توانست بدون تأیید و تصویب دست‌اندرکاران پایتخت چنین طرحی را پیاده کند. موافقت وزیر و تصویب شورای عالی فرهنگی ضروری بود. مجاب کردن گردانندگان وزارت آموزش و پرورش آسان نبود. بسیاری از آنان به راه‌روسم معمول مؤمن و معتقد بودند. احترام به مقررات در ذاتشان نهفته بود. نمی‌توانستند کوچک‌ترین تغییری را بپذیرند. من با کمک مدیرکل فارس به تهران رفتم و به‌منظور دفاع از طرح در یکی از جلسه‌های بزرگ فرهنگی که ترکیبش از اعظام و متخصصان تعلیم و تربیت بود شرکت کردم. عده‌ای از آنان آن چنان گرفتار وسواس بودند که دیپلمه‌ها و لیسانسیه‌ها را شایستهٔ معلمی ابتدایی نمی‌دانستند. غرضشان عدم تصویب طرح عشایری بود. من اطلاعاتی از کارگزینی مرکز در دست داشتم و فریاد اعتراض بلند شد: شما در دو قدمی تهران، عروس خاورمیانه در بلوک شهریار و ورامین برای جبران کمبود آموزگار گروهی را که تصدیق سوم متوسطه هم ندارند، به‌عنوان کمک آموزگار استخدام کرده‌اید و اکنون اجازه نمی‌دهید که معلمانی در همین حدود به آموزگاری اطفال قشقایی و بویراحمد تربیت و منصوب شوند؟» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹، ص. ۲۵).

شمار کسانی که از طرح بهمن‌بیگی حمایت می‌کردند کم نبود؛ به‌ویژه پس از معرفی به حضور وزیر آموزش و پرورش، دکتر مهران که مرد اندیشمند و دردشناسی بود با برنامه موافقت کرد. تصویب نهایی طرح به آینده و به تصمیم شورای عالی فرهنگ موکول شد. در راه بازگشت از تهران آقای فاطمی و بهمن‌بیگی به این فکر افتادند که در اولین فرصت، گروهی از بزرگان آموزش و پرورش کشور و پایتخت را به عشایر دعوت کنند تا از نزدیک جریان امر و پیشرفت‌های مدارس عشایری را مشاهده کنند. بخت‌واقبال این بار هم یار و مددکار بهمن‌بیگی بود. این فرصت به‌دست آمد و به‌زودی کنگرهٔ بزرگی، مرکب از دست‌اندرکاران و زمامداران فرهنگی کشور، در شیراز برپا شد. معاونان وزارت آموزش و پرورش، مدیران کل پایتخت و سراسر مملکت در این کنگره شرکت داشتند. بهمن‌بیگی اعضای کنگره را به ایل دعوت کرد و آن‌ها هم پذیرفتند، اما گرفتاری تازه‌ای گریبان او را گرفت. در آن ایام استاندار مقتدر متعصبی زمام امور فارس را در دست داشت. این استاندار مقتدر و متعصب، ضربتی از ایلخانی‌زادگان قشقایی - آن‌گاه که در صحنهٔ سیاست بودند - چشیده بود و اکنون با مردم ایل خصومت می‌ورزید. استاندار اجازه نداد که بهمن‌بیگی اعضای گران‌قدر کنگرهٔ فرهنگی را به ایل قشقایی ببرد (فارسی، ۱۳۸۸).

«من ناچار شدم که تیره کوچکی از طوایف خمسه را انتخاب و مهمانان مکرم را به چادرهای این تیره هدایت کنم. این تیره به نام "نفر" از چوپان‌های کم‌بضاعتی ترکیب یافته بود که زمستان را در

کوه‌های جنوبی "سروستان" و تابستان را در بلوک "رامجرد" به سر می‌برد و بهار و پاییز در فاصله این دو منطقه آمودرفت می‌کرد. معلمی بی‌تصدیق با حقوق ناچیزی که از مردم می‌گرفت بچه‌ها را در دو چادر سفید باسواد می‌کرد. چوپان‌های تیره نذر دارایی و توانایی پذیرایی از مهمانان ما را نداشتند و تنها کمکی که به من کردند این بود که برای دوسه روز از کوه فرود آمدند و در دشتی که به جاده ماشین‌رو نزدیک بود مستقر گشتند. پذیرایی را خودم به وسیله هتل چهارستاره و معروف شیراز به نام «پارک سعدی» به عهده گرفتم. آشپزهای خبره و پیشخدمت‌های تروتیمیز با دستکش و پیراهن سفید و کراوات مشکی سرگرم مهمانداری شدند. در دولت‌سرای خان‌ها نیز چنین پذیرایی ممکن نبود؛ ولی آنچه بیش از این پذیرایی صحرائی مهمانان ما را به شگفتی انداخت، پیشرفت حیرت‌انگیز بچه‌های دبستان بود. عده‌ای از مدیران و مربیان اشک به چشم آوردند و یکی از استادان مجرب و مشهور تعلیم و تربیت، دکتر عباس اکرامی به صدای بلند گریست. اسم آموزگار این دبستان سیار لطفعلی بود و من پس از این دیدار او را لطف علی می‌خواندم و می‌نوشتیم «بهمن بیگی، ۱۳۷۹، ص. ۲۸).

این دیدار برای بهمن بیگی دیدار پربرکت و مهمانی آینده‌سازی بود. دو ماهی بیش نگذشت که طرح تأسیس دانش‌سرای عشایری را شورای عالی فرهنگی تصویب کرد. به موجب این طرح، مؤسسه‌ای با این نام‌ونشان در شیراز تأسیس شد و رسالت یافت که سالیانه گروهی از جوانان ایل را با امتحان ورودی کتبی و مصاحبه شفاهی و بدون توجه به مدارک تحصیلی انتخاب و تربیت کند (فارسی، ۱۳۸۸).

«دیدار و مهمانی بیابانی ما برکت دیگری نیز داشت. مدیرکل دلسوز و مشتاق فارس روزی چند پس از دیدار به من گفت: تو دیگر نمی‌توانی در کنار گود بنشیننی و میدان‌داری کنی. باید وارد متن کار شوی و خدمت رسمی و دولتی را بپذیری. پذیرفتم و درست دوازده سال پس از نخستین نوشته‌ها و زمزمه‌هایی که برای تعلیم کودکان عشایر به راه انداخته بودم، با رتبه س‌۴ اداری به استخدام دولت درآمدم. در یکی از زوایای دستگاه آموزش و پرورش فارس، در گوشه یک اتاق پُرکارمند دایره کوچکی به نام دایره آموزش عشایر فارس به وجود آمد. این دایره پس از مدتی که دراز نبود به اداره و سپس به اداره کل آموزش عشایر کشور بدل شد. این اداره برخلاف سایر ادارات کل مرکزی که همه در پایتخت مستقر بودند، با استقامت و پافشاری من در شیراز ماند و از شهر سعدی و حافظ هدایت و نظارت کارها را به عهده گرفت. فقط به کمیت دلخوش نبود. عاشق کیفیت بود» (بهمن بیگی، ۱۳۷۹، ص. ۲۹).

طرح تعلیمات عشایر در هشتصدونودوششمین جلسه شورای عالی فرهنگ در پنج ماده تصویب و در نهمصدوچهل و سومین جلسه شورای عالی اساننامه و برنامه‌های تأسیس دانش‌سرای عشایری تصویب شد. سال ۱۳۳۵ شورای فرهنگ شیراز مقررات خاصی را برای دبستان‌های عشایری وضع و آیین‌نامه سراسری دبستان‌ها را با شرایط زندگی عشایر منطبق کرد. شروع کار و تعطیلی مدارس عشایری منطبق با شرایط

زندگی ایلی، حذف سن به مدت چهار سال، نادیده گرفتن نداشتن شناسنامه، اخذ امتحان در دو نوبت از دانش‌آموزانی که در خارج از مدرسه سوادی پیدا کرده بودند و تعیین دو نوبت در سال برای امتحان در مدارس عشایری از نکات برجسته این مقررات بود.

یکی از مهم‌ترین چالش‌های بهمن‌بیگی در دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰، که آموزش عشایر به نقطه اوج خود رسیده بود، مسئله سوادآموزی زنان بوده است. هر چند پدیده نابرابری جنسیتی و نگاه تبعیض‌آمیز به زنان و دختران، معضل فرهنگی جهانی و فراتر از عشایر و ایلات بوده است که همچنان به قوت خود باقی است، اما بهمن‌بیگی با توجه به شناخت این امر و آگاهی از نقش مهم زنان در توسعه کشور، برای نهادینه کردن آموزش زنان بسیار تلاش کرد. بهمن‌بیگی فرازوفرود این پروژه عظیم فرهنگی را در کتاب به اجاققت قسم چنین روایت کرده است:

«من در این امید و آرزو بودم که با گسترش سواد به خصوص در میان دختران از عهده انجام خدمت کوچکی برآیم؛ ولی در همان قدم‌های نخست دریافتم که کارم آسان نیست و راهی دشوار در پیش پای دارم. مردم ایل به سواد بچه‌های خود علاقه داشتند؛ ولی فقط پسرها را بچه‌های خود می‌شمردند و دخترها را به مدرسه نمی‌فرستادند. مجاب‌کردنشان مشکل بود. خواهش‌ها و پافشاری‌های من سود و ثمر چندانی نمی‌بخشید. از دوهزار شاگردی که در سال اول کارمان به مدارس چادری روی آوردند، کمتر از چهل نفر دختر داشتیم و این‌ها هم غالباً از خویشان من و یا از فرزندان طبقات بالا بودند. گله‌دارها، قالی‌باف‌ها، چوپانان، ساربانان، مهترها، مزدورها، شکارچی‌ها، آهنگرها، جنگی‌ها و خوش‌نشین‌ها مقاومت می‌کردند. در میان چهل دختری که دبستان‌های ما را آراستند تنها دو نفر از دارودسته کم‌بضاعت‌ها بودند. برای من دیدار چادرهای سفید دبستان‌های عشایری در میان چادرهای سیاه لذت‌بخش و افتخارآمیز بود؛ ولی محرومیت دختران از حضور در این دبستان‌ها اندوهگینم می‌کرد. اندوه بیشترم از این بود که با تأسیس مدارس رنج و زحمت روزانه دختران دوبرابر شده بود. پسران به دبستان می‌رفتند و دختران ناچار بودند که وظایف آنان را نیز انجام دهند. روزی برای دیدن مدرسه‌ای به یکی از روستاهای بویراحمد رفتم. فقط پسران در مدرسه حضور داشتند. قهر کردم و مدرسه را بستم. به همه پدرومادها اعلام کردم که تا زمانی که دختران به مدرسه نیایند، از این مدرسه امتحان نمی‌گیرم. ماه‌های بعد ماه‌های امیدبخش بود؛ کم‌کم دختران بیشتری با سروکله‌های چارقدپوش چادرهای مدرسه را رنگین کردند. ورود طوایف ممسنی و بویراحمد به دایره فعالیت ما آموزش دختران عشایر را رونق تازه‌ای بخشید. کلاتران ممسنی و کدخدایان بویراحمد بی‌هیچ‌گونه تأمل و تردید دختران خود را به مدارس عشایری فرستادند. تأسیس دانش‌سرای عشایری که در آغاز کار سالیانه هفتاد نفر از پسران را برای آموزگاری تربیت می‌کرد عامل دیگری بود که ما را در امر باسواد کردن دختران کمک شایانی داد. شاگردان این آموزشگاه هدایت می‌شدند که در بازگشت به ایلات و شروع کار آموزگاری رغبت و اشتیاق خواهران

خود را برانگیزند و آنان را وادار به شرکت در کلاس کنند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹، ص. ۷۶).

در ادامه تلاش‌های بهمن‌بیگی، سال ۱۳۳۶ اولین مرکز تربیت‌معلم عشایری با نام «دانش‌سرای عشایری» تأسیس شد که پس از ۲۲ دوره کار، حدود ۹ هزار نفر معلم تربیت و در کلیه مناطق عشایری کشور مشغول به فعالیت شدند. بهمن‌بیگی برای ترغیب دختران و خانواده‌ها دختر خود را نیز تشویق کرد که به دانش‌سرا بیاید و شغل معلمی را بپذیرد؛ در نتیجه سال ۱۳۴۲ برای اولین بار شش نفر از دختران عشایری وارد دانش‌سرا شدند. سال ۱۳۴۵ جمعیت دانش‌آموزی عشایری بالغ بر ۱۸ هزار نفر شد و سال ۱۳۴۶ به بیش از ۲۴ هزار نفر و جمع مدارس عشایری به ۵۵۰ مورد رسید. بهمن‌بیگی از میان این ۲۴ هزار نفر، فقط توانست هفت نفر از اطفال با استعداد و کم‌بضاعت عشایر را که مانند اغلب عشایر توان ادامه تحصیل نداشتند، برگزیند و به خانه خویش آورد تا برای ادامه تحصیل به دبیرستان بفرستد. پیشرفتشان عجیب بود، اما او نمی‌خواست که خود را به همین تعداد دلخوش کند. سال ۱۳۴۶ اولین دبیرستان شبانه‌روزی عشایری را در شیراز تأسیس کرد و با ۴۰ نفر دانش‌آموز از ایلات و طوایف مختلف کار خود را در آموزش دبیرستانی آغاز کرد. این دبیرستان در سال‌های بعد با توسعه زیرساخت‌ها و جذب دانش‌آموزان بیشتر از عشایر فعالیت‌های خود را گسترش داد؛ به گونه‌ای که تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران از مجموع دوازده دوره آموزشی، کلیه دانش‌آموزان مقطع دبلم را با موفقیت به پایان رساندند و ۹۷ درصد آنان در همان مرحله اول وارد دانشگاه‌های کشور شدند. به‌همت و پشتکار بهمن‌بیگی، تعداد ۱۲۱۱ مدرسه جدید در میان عشایر فارس، کهگیلویه و بویراحمد، بختیاری، لرستان، کردستان، ارسباران و شاهسون دایر شد. سال ۱۳۵۰ اولین مرکز آموزش حرفه‌ای دختران (قالیبافی) تأسیس شد. سال ۱۳۵۲ اولین مرکز آموزش حرفه‌ای پسران و سپس هنرستان صنعتی شکل گرفت. مجتمع آب باریک در کنار پالایشگاه شیراز در زمینی به وسعت ۲۰۰ هکتار شامل دانش‌سرای عشایری، هنرستان صنعتی، مرکز آموزش حرفه‌ای پسران، استادیوم ورزشی، مدرسه راهنمایی، تعمیرگاه‌های مجهز، کارگاه‌های تولید چادر، مجتمع انبارها و ... دایر شد. در همین سال‌ها، اولین مؤسسه تربیت مامای عشایری با همکاری وزارت بهداشت در شیراز و مرکز تربیت روستا پزشکی و دامپزشک با همکاری دانشگاه شیراز در سال ۱۳۵۴ برای عشایر ایران تأسیس شد (فارسی، ۱۳۸۸).

در سال ۱۳۵۲، شیوه کار بهمن‌بیگی و الگوهای آموزشی او ارزیابی شد و مجامع بین‌المللی از او تقدیر کردند. او به‌واسطه آنچه کوشش و پیگیری در راه سوادآموزی به هزاران کودک ترک، لر، کرد، بلوچ، عرب و ترکمن اعلام شد، توانست دختران عشایری را نیز به مدرسه‌های سیار عشایری جلب و نخستین مرکز تربیت‌معلم عشایری را بنیان‌گذاری کند. سازمان یونسکو و هیئت داوران بین‌المللی به او نشان ویژه پیکار با بی‌سوادی (جایزه‌ی کروپسکایا) را اعطا کردند و بهترین آموزگار آن سال در سراسر جهان انتخاب شد. با توجه به مطالب بیان‌شده، این سؤال پیش می‌آید که آیا روش‌های استفاده‌شده در تعلیمات عشایر در موفقیت این نظام آموزشی موفق بوده‌اند؟

■ روش پژوهش

طرح پژوهش حاضر کیفی و به روش تحلیل محتوای کیفی انجام شده است؛ زیرا تحلیل محتوای کیفی فرایندی است که برای استخراج دسته‌ها یا مضامین از داده‌های خام و براساس استنتاج و تفسیر معتبر به کار می‌رود. این فرایند از استدلال استقرایی برای استخراج مضامین و دسته‌ها از طریق آزمون دقیق محقق و مقایسه مداوم استفاده می‌کند (عادل‌مهربان، ۱۳۹۴، ص ۳۷).

از آنجاکه در این پژوهش، مطالب تدوین‌شده‌ای در خصوص روش‌های آموزشی در تعلیمات عشایر وجود ندارد، تنها مدارک و مستندات موجود برای بررسی این موضوع، آثار مکتوب به‌جامانده از مرحوم بهمن‌بیگی و همکارانش و همچنین مصاحبه‌هایی است که در این زمینه انجام شده است؛ بنابراین برای بررسی موضوع و دست‌یافتن به اهداف پژوهش، بهترین و رایج‌ترین روش، تحلیل محتوای کیفی این مدارک است.

رویکرد این پژوهش، هدفمند و روش نمونه‌گیری انتخاب صاحب‌نظران این حوزه است که با استفاده از معیار «اشباع نظری» انتخاب شدند. ده نفر از مجریان این نظام آموزشی، که از نزدیکان بهمن‌بیگی بودند و از غنای اطلاعاتی خوبی دربارهٔ تعلیمات عشایری بهره‌مند بودند، در این پژوهش مشارکت داشتند. در مرحلهٔ بعد، اطلاعات طی فرایند مطالعهٔ متون و مصاحبه گردآوری شد. سپس متون مکتوب و مصاحبه‌ها به‌دفعات مطالعه و بازبینی شدند و فهرستی از کدهای اولیه تهیه شد. در این مرحله، چهارده کد اولیه شناسایی شد و در گام‌های بعد، کدهای به‌دست‌آمده در گروه‌های مشابه و منسجم دسته‌بندی و چندین بار شبکهٔ مضامین تحلیل و بازبینی شد و در نهایت نه کد اصلی شناسایی شد.

● منابع اسنادی

یکی از منابع این پژوهش، اسناد ذکرشده در کتاب‌های به‌جامانده از بهمن‌بیگی و چند کتاب دیگر بود که در آن‌ها شیوه‌های استفاده‌شده در تعلیمات عشایر توصیف و تحلیل شده بود. همهٔ اسناد به‌دست‌آمده در زمرهٔ اسناد دست‌اول بودند و از آنجاکه به مرحلهٔ چاپ و تجدید چاپ رسیده بودند، اصالت و اعتبار درونی آن‌ها محرز بود.

● مشارکت‌کنندگان پژوهش

مشارکت‌کنندگان در بخش مصاحبهٔ این پژوهش عبارت‌اند از آموزگاران، معلمان راهنما، مدیران و افراد ستادی که در زمان بهمن‌بیگی در تعلیمات عشایر مشغول به کار و از دست‌اندرکاران آن نظام آموزشی بودند. گفتنی است این افراد در زمان انجام پژوهش تحصیلات متفاوتی داشتند و تقریباً همهٔ آن‌ها بازنشسته بودند. روش انتخاب و اجرای مصاحبه‌ها این‌گونه بود که نخست با برگزاری جلسه‌ای مشترک میان پژوهشگر و چند تن دیگر از پژوهشگران در این زمینه، از افرادی که اطلاعات جامعی در زمینهٔ پژوهش داشتند فهرستی تهیه شد و پس از تماس و هماهنگی با

افراد حاضر در فهرست، با آن‌ها در منزلشان مصاحبه شد. ضمن مصاحبه‌ها، مصاحبه‌شونده‌ها افراد دیگری را به محقق معرفی کردند و حتی در مواردی پژوهشگرانی در زمینه تحقیق معرفی شدند. محقق هم پس از هماهنگی و تعیین وقت به منزل یا محل کار و یا محلی که تعیین شده بود می‌رفت تا مصاحبه بعدی را انجام دهد. به همین روش، به صورت هدفمند و با روش گلوله برفی مصاحبه‌ها ادامه یافت تا جایی که پس از بیست مصاحبه، دیگر اطلاعات جدیدی اضافه نشد و کفایت جمع‌آوری اطلاعات محرز شد. زمان هر یک از مصاحبه‌ها بین سی دقیقه تا یک ساعت متغیر بود. طی مصاحبه‌ها، از شرکت‌کنندگان سوالات باز درباره موضوع مدنظر پرسیده شد و نظریات مشارکت‌کنندگان، با کسب اجازه از آن‌ها، نخست ضبط و سپس به صورت مکتوب ثبت شد.

جدول ۱. منابع استفاده‌شده در پژوهش

ردیف	مصاحبه‌شوندگان	کتاب‌ها و فیلم‌ها	سال انتشار
۱	مشارکت‌کننده شماره یک (آموزگار عشایری)	اگر قره‌قاج نبود	۱۳۷۴
۲	مشارکت‌کننده شماره دو (آموزگار و راهنمای تعلیماتی)	به اجاقت قسم (بهمن‌بیگی)	۱۳۷۹
۳	مشارکت‌کننده شماره سه (دانش‌آموز و آموزگار عشایری)	بخارای من ایل من (بهمن‌بیگی)	۱۳۸۱
۴	مشارکت‌کننده شماره چهار (راهنمای تعلیماتی)	طلای شهامت (بهمن‌بیگی)	۱۳۸۶
۵	مشارکت‌کننده شماره پنج (دبیر دانش‌سرای عشایری)	پایان‌نامه بررسی دیدگاه‌های تربیتی محمد بهمن‌بیگی در نظام تعلیم و تربیت عشایری (حسینی)	۱۳۹۳
۶	مشارکت‌کننده شماره شش (دانش‌آموز و آموزگار عشایری)	رساله الگوی مفهومی آموزش و پرورش عشایر با تکیه بر دیدگاه آموزشی بهمن‌بیگی (عباسی)	۱۳۹۷
۷	مشارکت‌کننده شماره هفت (آموزگار و کارشناس اداره)	رمز توفیق: نگاهی به رموزراز موفقیت و محبوبیت محمد بهمن‌بیگی (نادری دره شوری)	۱۳۹۳
۸	مشارکت‌کننده شماره هشت (راهنمای تعلیماتی)	قصه آفتاب (نمونه‌ای از روش‌های آموزشی محمد بهمن‌بیگی) (یوسفی)	۱۳۸۶

جدول ۱. (ادامه)

ردیف	مصاحبه‌شوندگان	کتاب‌ها و فیلم‌ها	سال انتشار
۹	مشارکت‌کننده شماره نه (آموزگار عشایری)	آموزگار مهر (یوسفی)	۱۳۹۰
۱۰	مشارکت‌کننده شماره ده (آموزگار عشایری)	مدیرکل افسانه‌ای (یوسفی)	۱۳۹۴
۱۱	مشارکت‌کننده شماره یازده (پزشک متخصص، آموزگار و فارغ‌التحصیل مدارس عشایری)	سی سال تجربه (زمان شهاوند)	۱۳۹۶
۱۲	مشارکت‌کننده شماره دوازده (رئیس دانش‌سرای عشایری)	نوشته‌هایی در مورد بهمن‌بینگی و آثار او (احمدی و همکاران)	۱۳۸۴
۱۳	مشارکت‌کننده شماره سیزده (پزشک متخصص و آموزگار مدارس عشایری)	مستند معلم (محمدعلی فارسی)	۱۳۸۷
۱۴	مشارکت‌کننده شماره چهارده (رئیس فعلی دانشکده علوم پایه دانشگاه یاسوج)	-	-
۱۵	مشارکت‌کننده شماره پانزده (نویسنده کتاب‌های مدیرکل افسانه‌ای، قصه آفتاب، آموزگار مهر، استاد دانشگاه و دبیر دانش‌سرای عشایری)	-	-
۱۶	مشارکت‌کننده شماره شانزده (استاد دانشگاه، جامعه‌شناس، روزنامه‌نگار، گزارشگر صداوسیما، نویسنده)	-	-
۱۷	مشارکت‌کننده شماره هفده (استاد دانشگاه و راهنمای تعلیماتی عشایر)	-	-
۱۸	مشارکت‌کننده شماره هجده (رئیس سابق دانشگاه و مدرس دانشگاه)	-	-
۱۹	مشارکت‌کننده شماره نوزده (استاد دانشگاه و راهنمای تعلیماتی)	-	-
۲۰	مشارکت‌کننده شماره بیست (دبیر دانش‌سرا و راهنمای تعلیماتی)	-	-

یافته‌های پژوهش

این پژوهش روش‌های آموزشی استفاده‌شده در تعلیمات عشایر بررسی می‌شود.

جدول ۲. روش‌های استفاده‌شده در تعلیمات عشایر بر مبنای مصاحبه‌ها و متون این تحقیق

مفهوم	جمله یا جملات
روش آزمایشگاهی	<p>♦ «دبیرستان عشایری با دقیق‌ترین آزمایشگاه‌های فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و بهترین کارگاه‌های برق، الکترونیک، اتومکانیک و عکاسی مجهز گشت. در این لابراتوارها و کارگاه‌ها دانش‌آموزان با فنون سیم‌کشی، برق ساختمان، تعمیر و مونتاژ رادیوهای ترانزیستوری، پیچیدن ترانسفورماتورها با ولتاژهای مختلف و تعمیرات داخلی رادیو و تلویزیون آشنا می‌شدند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹، ص. ۱۸۹).</p> <p>♦ «به هر یک از فارغ‌التحصیلان دانش‌سرا جعبه‌ای محتوی لوازم و وسایل زیر هدیه شد: قایق نفتی، قطب‌نما، آهنربای الکتریکی، انواع چرخ‌دنده، دماسنج، انبردست، سیم‌چین، قلع، سیم‌های لاک، لامپ‌های ۱/۵ ولتی، باتری، موقای سیاه، ذره‌بین، آینه، لام و لوله آزمایش، براده آهن و ...</p> <p>طولی نکشید که این جعبه‌های کوچک قابل‌حمل به تمام مدارس عشایری راه یافت و پیشرفت شایانی در آموزش عملی علوم تجربی به‌وجود آورد. این جعبه جادویی را بعضی از آموزگاران آزمایشگاه سیار و عده‌ای دیگر جعبه علوم نامیده بودند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹، ص. ۱۹۴).</p>
	<p>♦ ما در چهارچوب درس کاردستی رسمی دبیرستان، چندین کارگاه آموزشی داشتیم که هر ثلث در یکی از آن‌ها تعلیم می‌دیدیم؛ مثل کارگاه برق، اتومکانیک، نجاری، عکاسی، نقاشی و فیلم‌برداری (احمدی و همکاران: ۱۳۸۴، ص. ۲۶).</p> <p>♦ در درس علوم، نهایت تلفیق علم و عمل به چشم می‌خورد. با ابزار بسیار ساده و ابتدایی که در مدارس دورافتاده هم امکان تهیه آن‌ها چندان مشکل نبود، آموزش دروس همراه با آزمایش عملی موضوع تدریس بود (نادری دره‌شوری، ۱۳۹۳، ص. ۱۸۱).</p>
	<p>♦ «از کلاس به کارگاه رفتیم. در آنجا بود که بچه‌ها انواع حرفه‌ها و هنرها را از راه عمل می‌آموختند. یکی نجاری می‌کرد، دیگری مجسمه می‌ساخت، آن‌یکی با رادیو و دیگری با تلویزیون مشغول بود. دانش‌آموزی تلفن تعمیر می‌کرد و هریک به‌کار مشغول بودند» (معمدی، ۱۳۸۹، ص. ۷۱).</p> <p>♦ مشارکت‌کننده شماره سیزده: «ضمن اینکه یک چارچوب برای ارائه درس وجود داشت، ولی همه معلم‌ها سعی می‌کردند ابتکاراتی از خودشان داشته باشند. برای مثال در نوشتن حرف "ر" ابتکاری به‌خرج داده بودند. این "ر" را چون یوسفی اختراع کرده بود به "ر" یوسفی معروف شده بود. معلمی داشتیم به اسم منوچهر کهن‌سال که کل علوم را به‌صورت عملی درآورده بود و خودش یک کارگاه کوچک راه انداخته بود. ایجاد توربین هم یکی از ابتکاراتش بود. همه این‌ها باعث می‌شد بهمین‌بیگی کارش را ببیند و آقای حبشی را بفرستد تا کار ایشان را تأیید کند. از مجموعه کارهای این معلم، یک جعبه به اسم جعبه علوم طراحی شد که داخل این جعبه همه ابزارهای آموزشی درس علوم قرار داشت. به هر معلم یک جعبه علوم یا آزمایشگاه سیار علوم دادند.»</p>
ایفای نقش	<p>♦ به‌جرت می‌توان گفت که نمایش در زندگی و آموزش دروس بچه‌های عشایری، بیشتر از خود معلم‌ان اثرگذار بود. وقتی که دانش‌آموزان کلیه دروس را با نمایش فرامی‌گرفتند، عطش آن‌ها برای یادگیری بیشتر می‌شد؛ چراکه قرار بود نقش خود را در مقابل معلم و دانش‌آموزان بازی کنند؛ پس در تلاش بودند تا نقش خود را از سایرین بهتر انجام دهند. مثل اینکه در یک مسابقه حضور داشتند. از آن گذشته، شاهد کلاس خشک و بی‌روح نبودند که معلمی عبوس در مقابل تخته‌سیاه قرار بگیرد و سؤالات را طوطی‌وار بخواند و جواب را نیز همان‌طور بخواند. ارتباط بچه‌ها و معلم برای تمرینات بیشتر بود. بی‌کاری و عاطلی در زندگی کمتر می‌شد و بچه‌ها اوقات بیشتری را در مدرسه بودند. چون با هم بودند بیشتر تمرین می‌کردند و دوستی‌ها و اتحاد شکل می‌گرفت. این ارتباط نزدیک و صمیمی باعث می‌شد دانش‌آموزان همدیگر و معلم را بهتر درک کنند.</p>

مفهوم	جمله یا جملات
<p>آموزش روز و سال کره زمین به صورت نمایشنامه</p> <p>این نمایش با شرکت دانش آموزان در نقش کره زمین و ماه و خورشید انجام می‌شد (یوسفی، ۱۳۸۶، ص. ۸۹).</p> <p>«حکایت معروف «موسی و شبان» اثر جاویدان مولوی به شکل متداول‌ترین نمایش مدارس عشایری درآمده بود» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹، ص. ۱۵۴).</p> <p>مشارکت‌کننده شماره دو: «چون نمایش یادگیری دانش آموزان را بسیار افزایش می‌داد، کم‌کم دروس ریاضی هم داشت به نمایش تبدیل می‌شد. یکی از دانش آموزان متر بود و دیگری سانتی‌متر، یکی کیلومتر بود و دیگری میلی‌متر».</p> <p>مشارکت‌کننده شماره سه: «بهمن‌بیگی مبتکر روش‌های ناب آموزشی بود. ایشان با راهنمایان به شور نشست و تمامی دروس مدارس عشایری را در سراسر ایران به صورت نمایش درآورد. با اجرای نمایشنامه‌های مختلف چشم و گوش عشایرآزادگان باز شد و از کم‌روبی و گوشه‌نشینی رهایی پیدا کردند. این امر باعث شد تا بچه‌ها روحیه بگیرند و در گویندگی و سخنرانی و کنفرانس راحت صحبت کنند. نمایشنامه برای پیشرفت تحصیلی آن‌ها مفید واقع شد».</p> <p>مشارکت‌کننده شماره شش: «نمایش در تعلیمات عشایر یکی از روش‌های عالی آموزشی بود. نمایش روزانه توسط کلیه دانش آموزان اجرا می‌شد و در ذهن و خاطر آن‌ها نقش می‌بست و باقی می‌ماند».</p> <p>مشارکت‌کننده شماره هشت: «آموزش مسائل علمی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در قالب نمایش انجام می‌شد که تأثیر شایانی برای آموزش علوم و پرورش فکری دانش آموزان داشت. نمایش باعث می‌شد که کلیه دانش آموزان با اجرای نمایش‌های گوناگون در حضور جمع روحیه سخنوری پیدا کنند. همچنین اطلاعات کافی را از موضوعات گوناگون به یاد سپارند».</p> <p>مشارکت‌کننده شماره نه: بستگی به درسی داشت که قرار بود تدریس شود که یکی از روش‌ها استفاده می‌شد. روش ما باعث می‌شد که کم‌روبی در بچه‌ها از بین برود؛ چون می‌آمدند و جلوی جمع نمایش اجرا می‌کردند».</p> <p>مشارکت‌کننده شماره ده: «برای آموزش دادن معلم می‌آید گروه نمایشی‌ای ترتیب می‌دهد که نقش آفرینان آن دانش آموزان کلاس‌اند و درس و مفهوم در قالب یک داستان و یک پیام آموزشی به دانش آموز منتقل می‌شود».</p> <p>مشارکت‌کننده شماره یازده: «در آموزش عشایر ما از همه روش‌ها استفاده می‌کردیم، اما در باز دیده‌ها بعضی از روش‌ها بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت. به همین خاطر معلمان سعی می‌کردند از این روش‌ها بیشتر استفاده کنند؛ مثلاً اکثر دروس فارسی و حتی اجتماعی که می‌شد به صورت تئاتر اجرا کرد، آن‌ها را به صورت تئاتر درآوردیم».</p> <p>مشارکت‌کننده شماره هفده: «همه موضوعات درسی مثل ادبیات، هنر، تاریخ و تئاتر به صورت نمایش اجرا می‌شد؛ این مسئله سبب می‌شد دانش آموزان به صورت تجربی وارد عرصه علم‌آموزی شوند؛ فعالیتشان را شروع کنند و هنرهای نهفته خودشان را بروز دهند تا در بین هم‌سالان خودشان این اعتمادبه‌نفس را برای زندگی آینده‌شان به دست آورند».</p> <p>مشارکت‌کننده شماره بیست: «نمونه دیگر ابتکارات معلمان عشایری اجرای نمایشنامه‌ها از زندگی شخصیت‌های تاریخی و فرهنگی بود».</p>	<p>انفای نقش (ادامه)</p>
<p>مشارحه</p> <p>«در مدارس عشایری مشاعره و سخنوری مرتبه والایی داشت. بچه‌ها از این طریق با لطایف گران‌بهای لفظ دری آشنا می‌شدند. مشاعره کودکان و نوجوانان سی‌سخت بیش از همه درس‌ها شیفته‌ام کرد» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱، ص. ۳۴۱).</p> <p>«مشاعره با اشعار حافظ دل‌انگیز بود. دستور دستگاه تربیتی ما این بود که از مشاعره‌های سنگین بپرهیزیم» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۴، ص. ۱۳۶).</p> <p>«مکان داشت اشعار از یک شاعر یا یک نوع قالب شعری از چند شاعر باشد؛ معمولاً اشعار حافظ، سعدی، خیام و فردوسی بیشتر مدنظر بود. این نوع شعرخوانی در فراگیری و بروز استعدادهای دانش آموزان نقش بسزایی داشت» (یوسفی، ۱۳۸۶، ص. ۷۶).</p>	<p>مشارحه</p>

جدول ۲. (ادامه)

مفهوم	جمله یا جملات
مشاعره (ادامه)	<p>♦ «مشاعره معمول شد. حکایاتی از بوستان سعدی و شاهنامه فردوسی، قطعاتی از شاعرانی چون پروین اعتصامی و ایرج‌میرزا در برنامه‌های کار قرار گرفت» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۴، ص. ۱۷).</p> <p>♦ مشارکت‌کننده شماره یک: «از اشعار شعرا برای آموزش شعر در مدارس عشایری به‌نحو عالی استفاده می‌شد؛ به‌ویژه در مشاعره. مشاعره یکی از روش‌هایی بود که دانش‌آموزان اشعار را گزینش می‌کردند و با هم به رقابت می‌پرداختند.»</p> <p>♦ مشارکت‌کننده شماره چهارده: «یکی از روش‌های خوب بهمن‌بیگی استفاده از شعر برای یادگیری بود که این امر باعث می‌شد از نظر روحی و شجاعت بچه‌های عشایر تقویت شده و مطالب در ذهن آن‌ها نقش بندد.»</p>
کنفرانس	<p>♦ «تمامی دروس و مطالب کتب درباره دانشمندان و ادیبان کشورها، مخترعین، شعرا، کوه‌ها، رودها، اقیانوس‌ها، استان‌ها، شهرها، مذاهب و بزرگان دینی به‌صورت کنفرانس به دانش‌آموزان یاد داده می‌شد. بچه‌ها در مقابل هم‌کلاس‌ها، راهنمایان، مهمانان خارجی و داخلی و در اردوها بارها این کنفرانس‌ها را تکرار می‌کردند. به‌درستی که خود معلم و راهنمای خود می‌شدند» (یوسفی، ۱۳۹۴، ص. ۸۴).</p> <p>♦ کم‌کم کار به‌جایی رسید که هر کودکی صفحه سپیدی بر سینه نصب می‌کرد یا از گردن می‌آویخت و بر آن با خط خوش عناوین نطق‌هایش را می‌نوشت و به آن‌ها فخر می‌فروخت (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹، ص. ۱۲۰).</p> <p style="text-align: center;">کنفرانس بهداشت</p> <p>♦ «جهت رعایت بهداشت کنفرانس پا، دستمال، دندان و مسواک برای دانش‌آموزان نوشته می‌شد و هر کدام درباره یک موضوع کنفرانس می‌دادند. چون بارها توسط بچه‌ها آموزش‌های مختلف گفته می‌شد همه دانش‌آموزان استفاده بهینه از موضوعات می‌بردند» (یوسفی، ۱۳۸۶، ص. ۱۰۷).</p> <p>♦ بچه‌ها در درس تاریخ و جغرافیا اکثراً به‌صورت کنفرانسی عمل می‌کردند (حسینی، ۱۳۹۳).</p> <p>♦ دانش‌آموزان عشایری درحالی‌که هر یک از آن‌ها شناسنامه معلومات خود را تحت عنوان «چیزهایی که می‌دانم» به گردن می‌آویزند، علاوه‌بر خواندن اشعار مختلف ملی و میهنی کنفرانس‌های مختلفی درباره شعرا و بزرگان تاریخ ایران اجرا می‌کنند (فارسی، ۱۳۸۷).</p> <p>♦ مشارکت‌کننده شماره دو: «یکی از روش‌های مورد استفاده ما در تعلیمات عشایر برای آموزش دین، تاریخ، جغرافیا، شناخت دانشمندان و شرح حال آن‌ها و بهداشت روش کنفرانس بود. هر کدام از دانش‌آموزان هر تعداد کنفرانس که بلد بودند، برای اطلاع حاضران در کلاس درس و اردوها به روی مقوا می‌نوشتند و به گردن می‌آویختند تا در دیدرس بازرس و سبایرین باشد. هر دانش‌آموز بین پنج تا ده کنفرانس بلد بود که با تکرار مکرر همه دانش‌آموزان کلاس کنفرانس‌های یکدیگر را بلد می‌شدند.»</p> <p>♦ مشارکت‌کننده شماره چهار: «هر دانش‌آموز ده تا کنفرانس بلد بود. وقتی از روی کنفرانس‌ها می‌خواند، بقیه بچه‌ها یاد می‌گرفتند. این کنفرانس‌ها باعث شده بود دانش‌آموزان عشایری پیشرفت زیادی در درس‌هایشان داشته باشند.»</p> <p>♦ مشارکت‌کننده شماره پنج: «کنفرانس و اجرای نمایش؛ شاید باورش سخت است! اما این در روش در صحرا توسط معلم‌ان عشایری اجرا می‌شد و می‌شود. هر درسی را دانش‌آموزان کنفرانس می‌دهند تا خوب ملکه ذهنشان شود.»</p> <p>♦ مشارکت‌کننده شماره پانزده: «فوق برنامه‌ها بیشترین تأثیر را در استعدادیابی و کشف استعداد بچه‌ها داشت؛ فوق برنامه این بود که در تمام زمینه‌ها مثل کوه‌ها، دشت‌ها، دریاها، اقیانوس‌ها، دانشمندان، نویسندگان، شعرا، کسوف، خسوف، سیارات، داستان اندام‌های بدن و ... کنفرانس درست می‌کردیم؛ این کار باعث می‌شد بچه‌ها شجاع بار بیایند و بتوانند استعدادشان را بروز دهند.»</p> <p>♦ مشارکت‌کننده شماره شانزده: «در مدارس عشایری سعی می‌کردند دانش‌آموزان را طوری بار بیاورند که شهامت لازم را برای ابراز وجود و منتشر کردن آموخته‌های خودشان داشته باشند. به‌همین دلیل بود که مسئله کنفرانس به یک مسئله مهم در مدارس تبدیل شد.»</p>

جدول ۲. (ادامه)

مفهوم	جمله یا جملات
روش‌شناسی	<p>♦ «در شعرخوانی با ایماواشاره کلمات شعر آموزش داده می‌شود. در جغرافیا با کمک نقشه و کره جغرافیایی مطالب تدریس می‌شود» (نادری دره‌شوری، ۱۳۹۳، ص. ۱۷۹).</p> <p>♦ «هرگز از یادم نمی‌رود وقتی معلم با ذره‌بین اشعه خورشید را بر روی چوب‌کبریت‌های داخل لوله آزمایشگاهی متمرکز نمود و با چشمان خود احتراق و انفجار حاصله را تماشا کردیم و پرتاب چوب‌پنبه درب لوله آزمایشگاه را با آن شتاب و صدا دیدیم و شنیدیم، گویا به عالم انرژی اتمی وارد شدیم» (شهاوند، ۱۳۹۴، ص. ۷۱).</p> <p>• مشارکت‌کننده شماره دوازده: «در تعلیمات عشایر برای اینکه بچه‌ها با نقشه ایران و جهان آشنا شوند، علاوه بر اینکه کره و اطلس‌های جغرافیایی را سر کلاس می‌بردیم و بچه‌ها آن‌ها را مشاهده می‌کردند، نقشه ایران را روی زمین یا روی تخته‌سیاه می‌کشیدیم و استان‌ها را مشخص می‌کردیم؛ سپس برای هر استان شعری می‌سرودیم تا بچه‌ها بیشتر یاد بگیرند.»</p> <p>• مشارکت‌کننده شماره نوزده: «نقشه‌خوانی درباره جغرافیا و تاریخ بی‌تظیر بود؛ ما تمام نقشه‌های تاریخی ایران و استان‌ها و قاره‌های دنیا را به بچه‌ها نشان می‌دادیم و آن‌ها می‌خواندند و یاد می‌گرفتند که کدام شهر و کشور کجاست، کدام رودخانه در کدام کشور است و مثلاً در دوره قاجاریه نقشه ایران چقدر گستردگی داشت.»</p> <p>• مشارکت‌کننده شماره بیست: «در یک ابتکار جالب یکی از معلمان نقشه کره زمین را با تمام قاره‌ها، کشورها، اقیانوس‌ها، دریاها، دریاچه‌ها و منظومه شمسی را به شکل سنگ‌چین بر روی زمین به نمایش گذاشته بود.»</p>
آیا مرا می‌شناسی؟ تحت عنوان پان‌چستان	<p>♦ یکی دیگر از شیوه‌های رایج در آموزش جغرافیا چیستان بود و به این صورت استفاده می‌شد که مثلاً مشخصات کوه تفتان یا هر منطقه دیگر توسط دانش‌آموزی در جمع دانش‌آموزان دیگر بیان می‌شد و در خاتمه می‌پرسید: آیا مرا می‌شناسید؟ و همه مخاطبان هم‌صدا پاسخ لازم را می‌دادند. این روش‌ها در آموزش جغرافیا هیچ نکته‌ای را ناگفته و نادانسته باقی نمی‌گذاشت (عباسی، ۱۳۹۷)</p>
پرسش و پاسخ	<p>♦ «معلم سر کلاس از دانش‌آموزان بسیار سؤال می‌کرد و حتی خود دانش‌آموزان هم در غیاب معلم از هم سؤال می‌کردند (عباسی، ۱۳۹۷).</p> <p>♦ چهار عمل اصلی حساب و مقداری اعشار و کسر متعارفی از موادی بود که می‌خواستیم و می‌پرسیدیم، به سرعت عملیات عشق واقری داشتم» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹، ص. ۱۷)</p> <p>• مشارکت‌کننده شماره هفت: «در آموزش عشایر برای تدریس هر کتابی از روش خاصی متناسب با موضوع کتاب استفاده می‌شد. معمولاً تکالیف نوشتاری کم می‌دادیم و مسائل به صورت شفاهی هر روز سؤال می‌شد.»</p>
گردش علمی	<p>♦ بچه‌ها را به میان باغ بردیم. غنچه‌ها و تبدیل گل به میوه و جریان آب و انواع سنگ‌ها را از نزدیک دیدند و لمس کردند. آن‌ها دیدند که زبان قورباغه چگونه از جلو به عقب تا می‌شود و چگونه حشرات را به دام می‌اندازد. آن‌ها پاهای ملخ را شمردند. خرگوش جهنده را دیدند، ما تجربه کردیم که گردش علمی چقدر در تدریس تأثیر مثبت می‌گذارد. در گردش علمی با یک تیر دو نشانه زده می‌شود؛ یکی بهره‌گیری از محیط برای تدریس به‌طور عملی و عینی و دیگر همراه آوردن سلامت روانی و اجتماعی شدن و مسئولیت‌پذیری برای دانش‌آموز (حسینی، ۱۳۹۳).</p> <p>♦ «چقدر مسرت‌بخش بود وقتی که دسته‌جمعی پشت سر معلم خود در صفوفی منظم راهی باغ اناری که در آن حوالی بود شدیم و عملاً قلم‌زدن درختان را برای رشدونمو به ذهن سپردیم» (شهاوند، ۱۳۹۴، ص. ۷۱).</p> <p>• مشارکت‌کننده شماره هجده: «حتی محیط‌زیست کلاس ما بود؛ ما تمام کلاس‌هایی را که می‌توانستیم در طبیعت برپا می‌کردیم؛ همان‌جا ناهار می‌خوردیم، همان‌جا درمورد درختان و کوه‌ها و دشت‌ها با بچه‌ها صحبت می‌کردیم.»</p>
سخنرانی روش	<p>♦ «معلم عشایری آن‌قدر مطالب سخت و اطلاعات عمومی را توضیح می‌داد و تکرار می‌کرد که دانش‌آموزان در مطالب استاد می‌شدند» (یوسفی، ۱۳۹۰، ص. ۱۰).</p>

نتیجه‌گیری

چنان‌که در بالا اشاره شد، بهمن‌بیگی مبدع مدرسه‌های عشایری نبوده و در طول قرون گذشته، برای آموزش عشایر تلاش‌های جسته‌و‌گریخته‌ای انجام شده است؛ اما هیچ‌یک از این تلاش‌ها به آموزش برنامه‌ریزی‌شده و گسترده در بین ایلات عشایر منجر نشد. بهمن‌بیگی مبدع تعلیمات عشایر به‌شکل نظام آموزشی ساختارمند و بومی است، نظامی که بسیاری از مسئولان وقت نظام آموزشی به‌دلیل ماهیت زندگی عشایری آن را غیرعملی می‌پنداشتند. ایجاد تعلیمات عشایر به‌شکل نظامی آموزشی در میان مردم عشایر کار آسانی نبود و هیچ برنامه و طرحی برای آن وجود نداشت. بهمن‌بیگی، بنا به شرایط زیستی، به این امر مهم پی برد که برای توسعه جامعه عشایری بهترین راه باسوادکردن فرزندان عشایر است و با تلاش زیاد و مستمر در این راه قدم برداشت و با تأسیس مدرسه‌های سیار عشایری اقدامات مهمی را در زندگی عشیره‌ای رقم زد. در واقع بهمن‌بیگی تعلیمات عشایری را نهادینه و آن را ساختارمند کرد.

شواهد نشان می‌دهد موفقیت شیوه‌های خاص آموزش و پرورش عشایری بیشتر مربوط به فعالیت‌های خود بهمن‌بیگی در استان فارس و میان ایلات قشقایی و کهگیلویه و بویراحمد است؛ به‌طوری‌که بعضی از اندیشمندان، وی را پدر تعلیمات عشایری ایران نامیدند. در مناطق دیگر کشور، تکرار این موفقیت‌ها کمتر مشاهده می‌شود.

حسن روش‌های استفاده‌شده در تعلیمات عشایر این بود که با حداقل امکانات و با ابزار در دسترس اجرا می‌شدند. این روش‌ها با امکانات بومی تناسب داشتند؛ مثلاً بردن دانش‌آموزان به دامنه کوه و دشت و جنگل و دیدن ناهمواری‌های زمین، استفاده از گیاهان، سنگ‌ها، نقش‌ونگارها، رودخانه‌ها و سایر امکانات محیط اطراف مدارس از جمله روش‌های رایج بود. از دیگر ویژگی‌های این روش‌ها می‌توان به کم‌هزینه‌بودن و جابه‌جایی آسان آن‌ها همراه با کوچ عشایر اشاره کرد.

به عقیده بهمن‌بیگی، روش‌های آموزشی نه‌فقط باید برای آموزش مسائل علمی استفاده می‌شدند، بلکه باید ابزاری می‌بودند برای پرورش شخصیت، منش، فکر و ... کودکان عشایر. به همین علت، اکثر روش‌هایی که در تعلیمات عشایر استفاده شد، از جمله ایفای نقش و کنفرانس و مشاعره، باعث شجاعت، روحیه سخنوری و از بین رفتن کم‌رویی در دانش‌آموزان عشایری شد. بهمن‌بیگی بر این نکته تأکید داشت از آنجاکه دانش‌آموزان مدارس عشایری ایلی هستند و در دامن طبیعت پرورش یافته‌اند، همگی به‌طور فطری از فضیلت شهامت برخوردارند؛ بنابراین به معلمان

عشایر تأکید می‌کرد با دانشی که به دانش‌آموزان می‌آموزند شهامت را از آنان نگیرند. بهمن‌بیگی دربارهٔ شجاعت (شهامت) در کتابی با همین عنوان به نام طلای شهامت می‌نویسد:

«اعتقاد این بود و هنوز هم این هست که شهامت عالی‌ترین و محترم‌ترین صفت آدمی است. اعتقاد این بود که تنبیه و حتی نکوهش و سرزنش می‌تواند کودکان را ترسو، جبون و بی‌روح بار بیاورد. بنا به خواهش من اولیای دانش‌سرا این عبارت را با خط خوش درشت در سالن سخنرانی آویخته بودند «طلای شهامت را با پیشیز سواد مبادله نکنیم». مردمی که معادن طلا، الماس و نفت دارند، خوشبخت‌اند ولی مردمی که سرمایه‌ای به نام شجاعت دارند خوشبخت‌ترند. هیچ‌یک از صفات زشت آدمیزاد به اندازهٔ «ترس»، آری به اندازهٔ ترس شرم‌آور نیست. «از ترس بترسیم و شهامت را بستانیم». ما عشایری‌ها به دلایل گوناگون همه‌چیزمان را از دست داده‌ایم؛ ولی هنوز میراث گران‌بهایمان، «شجاعت» را نگه داشته‌ایم. پیادهٔ ما با دست تهی به میدان نبرد می‌رود و با اسب و تفنگ بازی‌گرده. آموزگار ما با تصدیق ششم ابتدایی به جنگ جهل می‌رود و بر صاحبان مدارک بالا چیره می‌شود. ما باید این میراث گران‌بها را نگه داریم. باید بدانید که رفتار و گفتار تان با کودکان می‌تواند آنان را دلیر و بی‌پروا بپرورد و می‌تواند به گوهر شجاعتشان آسیب برساند. شما باید شجاعت ذاتی و فطری این بچه‌ها را با دانش و فضیلت بیامیزید و از هرگونه توبیخ بهره‌یزید. گفتم‌ام و نوشته‌ام بار دیگر می‌گویم و می‌نویسم: «از فرزندان آزادگان وطن غلامک‌های حلقه‌به‌گوش نسازید» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۶، ص. ۸۲-۸۶).

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهند روش‌های ایفای نقش، آزمایشگاهی، نمایشی، کنفرانس و گردش علمی از مهم‌ترین روش‌ها در تعلیمات عشایر بودند. روش ایفای نقش در مشارکت فعال در یادگیری، افزایش مهارت‌های اجتماعی، رفع استرس و کم‌رویی، بهبود ارتباط همکاری و افزایش اعتمادبه‌نفس دانش‌آموزان عشایری نقشی مؤثر داشت. آموزش عملی که در آزمایشگاه‌های کوچک عشایری روی می‌داد، نه فقط موجب می‌شد که دانش‌آموزان آموخته‌های خود را در عمل آزمایش کنند، باعث یادگیری عمیق آن‌ها نیز می‌شد. روش تدریس نمایشی در تعلیمات عشایر کارایی فراوانی داشت و به درک عمیق‌تر و صحیح‌تر مفاهیم درسی کمک می‌کرد. یکی از محاسن این روش، به‌کارگیری اشیای حقیقی است. اگر در هنگام تدریس، شیء یا وسیلهٔ مدنظر در دسترس نباشد یا دسترسی به آن مشکل باشد، می‌توان از نمونهٔ آن استفاده کرد؛ مثلاً معلمان عشایر برای نشان دادن جنس

طبقات کوهی از نزدیک به شاگردان برای آنان نمونه کوچکی از سنگ‌های طبقات مختلف کوه‌های اطراف را می‌آوردند.

روش کنفرانس در تعلیمات عشایر، به‌ساده‌ترین روش ممکن اجرا می‌شد و نیازی به ابزار پیچیده و پیشرفته امروزی نداشت. هر کودکی یک صفحه درباره موضوعی خاص می‌نوشت و به گردن می‌آویخت و درباره آن سخنرانی می‌کرد. گردش علمی یکی از روش‌هایی بود که بسیار استفاده می‌شد. چادر عشایری در طبیعت برپا می‌شد و معلمان هر زمانی که می‌خواستند دانش‌آموزان را برای گردش علمی به اطراف چادر مدارس می‌بردند و پدیده‌های طبیعی را به آن‌ها نشان می‌دادند.

در تعلیمات عشایر، معلمان تلاش می‌کردند با توجه به ماهیت موضوع، توانایی و علاقه فراگیران، امکانات و ظرفیت‌های موجود و مقتضای زمان از روش‌های مرسوم آموزش به بهترین نحو بهره ببرند. به‌دلیل اینکه این روش‌ها را باید معلمانی فرهیخته تدریس می‌کردند، هدف بهمن‌بیگی تأمین و گزینش معلمانی بود که با زیست جهان مخاطبان آشنایی کامل داشتند. به‌عبارت‌دیگر، نه‌فقط معلمان با مسائل و دردها و رنج‌های زندگی کوچ‌نشینی آشنا باشند، بلکه خودشان نیز با آن شرایط زیست کنند تا بتوانند حداکثر سازگاری را با فراگیران داشته باشند و آنان را از هر نظر درک کنند. از این رو، می‌توان گفت برای بهمن‌بیگی بومی‌گزینی معلمان به‌مثابه راهبردی برای نزدیک‌شدن دنیای یاددهنده‌ها و یادگیرنده‌ها بود؛ چنان‌که بین معلم‌ها و مدارس و فراگیران هیچ نوع فاصله‌ای وجود نداشته باشد.

جنبه متمایز دبستان‌های بهمن‌بیگی از سایر مدارس این بود که معلمان مدارس عشایر برای آموزش به یک روش تدریس بسنده نمی‌کردند و هم‌زمان از روش‌های مختلفی استفاده می‌کردند. همچنین از به‌روزترین روش‌های آن زمان استفاده و آن‌ها را بومی‌سازی می‌کردند؛ به‌این‌صورت که مثلاً اگر از روش نمایشنامه استفاده می‌کردند، براساس توانمندی‌ها، قابلیت‌های محیطی، امکانات، شرایط و ظرفیت‌هایی که در اختیار داشتند نسخه‌ای مناسب از روش نمایشنامه را اجرا می‌کردند که متناسب با عشایر بود.

در رویکرد آموزشی بهمن‌بیگی سه بخش دیده می‌شود: ۱. چادر به‌جای مدرسه: مدارس در این مقطع سیار بودند و کوچ می‌کردند. این بخش تا پایان مقطع ابتدایی ادامه می‌یافت. در این مدارس، روش‌هایی مثل روش گردش علمی، کنفرانس، ایفای نقش، مشاعره و چیستان بیشتر استفاده می‌شد. در این روش‌ها از مواهب طبیعی و امکانات موجود در طبیعت به نفع آموزش استفاده می‌کردند؛ ۲. دبیرستان شبانه‌روزی

عشایری: یکی از ممتازترین مراکز آموزشی کشور با آزمایشگاه‌های مجهز فیزیک، شیمی، الکترونیک، زیست‌شناسی، اتومکانیک، عکاسی، نقاشی، نجاری و زبان بود. با وجود امکانات عالی همچون آزمایشگاه و کارگاه‌های متعدد این مدرسه را می‌شد با دانشگاه مقایسه کرد. دانش‌آموزان این دبیرستان، از میان خیل دانش‌آموزان مستعد و نخبه مدارس عشایری که به‌همت بهمن‌بیگی در مناطق مختلف عشایری کشور در قشلاق و بیلاق به علم‌آموزی مشغول بودند با آزمون ورودی انتخاب می‌شدند. روش‌های تدریس در دبیرستان عشایری بیشتر روش آزمایشگاهی، سخنرانی، نمایشی، و پرسش‌وپاسخ بود؛ ۳. دانش‌سرای عشایری: دانش‌سرای عشایری فارس در نوع خود اولین بود. دانش‌سرا با تربیت مربیان و معلمان توانمند بیشترین نقش را در رشد و شکوفایی تعلیمات عشایر داشت و باعث پیشرفت جامعه عشایری شد. هدف این مرکز، تربیت آموزگار برای تدریس در دبستان‌های عشایری بود. روش تدریس در این مرکز بیشتر عملی بود و محصلانش علاوه بر دروس تحصیلی و علمی، مواد عملی و مربوط به زندگی عشایری از جمله زارعت، دام‌پروری، بهداشت انسانی و حیوانی را به‌صورت عملی فرامی‌گرفتند. علاوه بر تدریس عملی، از روش‌هایی مثل سخنرانی، پرسش‌وپاسخ، نمایش، ایفای نقش و کنفرانس در این مرکز استفاده می‌شد. در این پژوهش، روش‌های تدریسی را بررسی کردیم که در تعلیمات عشایر استفاده می‌شد تا به این پرسش پاسخ دهیم که استفاده از این روش‌ها تاچه‌اندازه در موفقیت تعلیمات عشایر نقش داشتند.

به‌رغم اینکه در تعلیمات عشایر روش‌های سنتی تدریس به‌کار رفته است، این روش‌ها از جمله عوامل مهمی‌اند که تأثیر بسزایی در پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان عشایری داشته‌اند. ارزشیابی مؤسسه تحقیقات دانشگاه تهران شواهدی بر این مدعاست.

«مؤسسه تحقیقات دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۶ ارزشیابی‌ای را، فقط یک‌بار، برای پایه پنجم دبستان به‌شکل رسمی انجام داد. در این ارزشیابی، پژوهشگران مؤسسه تمامی مدارس کشور را به پنج گروه ممتاز، عشایری، شهری، روستایی و سپاهی تقسیم کردند. در این تقسیم‌بندی، مدارس ممتاز چهار مدرسه در پایتخت بودند که امکانات آموزشی و کمک‌آموزشی فوق‌العاده‌ای در اختیار داشتند و شهریه‌های بسیار زیادی دریافت می‌کردند. حاصل کار نشان می‌دهد در هر ماده آزمایش و هر فقره امتحانات درسی عادی، هریک از گروه‌های دانش‌آموزان به‌نسبت دیگر گروه‌ها در چه رتبه‌ای قرار می‌گیرند» (یوسفی، ۱۳۹۰، ص. ۱۶۹).

جدول ۳. پیشرفت تحصیلی

مواد امتحانات درسی	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم
ریاضی	عشایری	ممتاز	سپاهی	شهری و روستایی	-
علوم تجربی	عشایری	ممتاز	شهری و روستایی و سپاهی	-	-
علوم اجتماعی	عشایری	ممتاز	سپاهی	شهری و روستایی	-
املا	ممتاز	شهری و عشایری	سپاهی	روستایی	-
انشا	ممتاز و عشایری	شهری و سپاهی	روستایی	-	-
معدل درس‌های بالا	ممتاز و عشایری	سپاهی	شهری و روستایی	-	-
معدل قبولی پایه چهارم	ممتاز	عشایری	شهری	سپاهی	روستایی

همان‌طور مشاهده شد، در زمان اوج و شکوفایی تعلیمات عشایر، روش‌های سنتی تدریس رایج‌ترین و مرسوم‌ترین روش‌های تدریس و یادگیری بودند و تعلیمات عشایر به بهترین نحو از این روش‌ها برای آموزش کودکان عشایر بهره می‌برد. این روش‌ها امروزه نیز استفاده می‌شوند.

منابع REFERENCES

- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۷۲). *تحریر تاریخ و صاف*. مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی.
- احمدی، اسماعیل، امیری، ابوالفتح و رنجبر، کهزاد. (۱۳۸۴). *نوشته‌هایی در مورد بهمن‌بیگی و آثار او*. ویژه‌نگار.
- امان‌الهی‌بهاروند، سکندر. (۱۳۶۰). *کوچ‌نشینی در ایران، پژوهشی درباره ایلات و عشایر*. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بهمن‌بیگی، محمد. (۱۳۲۴). *عرف و عادت در عشایر فارس*. انتشارات نوید.
- بهمن‌بیگی، محمد. (۱۳۷۴). *اگر قره قاچ نبود*. انتشارات نوید.
- بهمن‌بیگی، محمد. (۱۳۷۹). *به اجاقت قسم*. انتشارات نوید.
- بهمن‌بیگی، محمد. (۱۳۸۱). *بخارای من ایل من*. انتشارات نوید.
- بهمن‌بیگی، محمد. (۱۳۸۶). *طلای شهامت*. انتشارات نوید.
- حاجی‌ناصری، سعید و یزدان‌پناه، میلاد. (۱۴۰۰). *تبیین جامعه‌شناختی نهادی آموزش عشایری در ایران: مطالعه موردی ایل قشقایی*. فصلنامه سیاست. *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، ۵۱(۲)، ۴۳۵-۴۶۰.
- حسینی، مهناز. (۱۳۹۳). *بررسی دیدگاه‌های تربیتی محمد بهمن‌بیگی در نظام تعلیم و تربیت عشایری* [پایان‌نامه منتشر نشده کارشناسی ارشد]. *دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه شیراز*.
- حیدری، سلیمان و بینشی‌فر، فاطمه. (۱۳۹۶). *بررسی نقش اصل ۴ ترومن*. فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران، ۲۷(۳۵)، ۳۵-۵۵.
- سهرابی، علی. (۱۳۸۷). *آموزش و پرورش در عشایر ایران*. انتشارات نوید.
- شهاوند، زمان. (۱۳۹۴). *سی سال تجربه*. انتشارات شاپورخواست.
- عادل مهربان، مرضیه. (۱۳۹۴). *مروری بر تحلیل محتوای کیفی و کاربرد آن در پژوهش*. انتشارات دانشگاه علوم پزشکی اصفهان.
- عباسی، اسدالله. (۱۳۹۷). *الگوی مفهومی آموزش و پرورش عشایر با تکیه بر دیدگاه آموزشی بهمن‌بیگی* [رساله منتشر نشده دکتری] دانشگاه پیام نور تهران جنوب.
- عبدلی، مصطفی. (۱۳۹۶). *سیر تحول در آموزش و پرورش عشایری در ایران*. رشد مدرسه، ۱۴(۳)، ۴-۶.
- فارسی، محمدعلی (نویسنده و کارگردان). (۱۳۸۸). *معلم؛ مروری بر زندگی استاد محمد بهمن‌بیگی* [مستند و بیوگرافی]. مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی.
- قشقایی، محمدحسین. (۱۳۸۵). *یادمانده‌ها و خاطرات*. مؤسسه نشر فرزاد روز.
- معتمدی، اسفندیار. (۱۳۸۹). *معلمان بزرگ ایران محمد بهمن‌بیگی*. رشد معلم، ۲۹(۳)، ۱۰-۱۱.
- نادری‌دره‌شوری، مرادحاصل. (۱۳۹۳). *رمز توفیق: نگاهی به رموز روز موفقیت و محبوبیت محمد بهمن‌بیگی*. انتشارات همارا.
- یوسفی، ام‌الله. (۱۳۸۶). *قصه آفتاب: نمونه‌ای از روش‌های آموزشی محمد بهمن‌بیگی در مدارس عشایر ایران*. قشقایی.
- یوسفی، ام‌الله. (۱۳۹۰). *آموزگار مهر*. انتشارات نوید.
- یوسفی، ام‌الله. (۱۳۹۴). *مدیرکل افسانه‌ای*. انتشارات تخت جمشید.



Investigating educational methods in nomadic education

- Hasan Rostami, PhD Candidate in Philosophy of Education at Islamic Āzād University (Khorāsgan Branch), Khorāsgan, Iran¹
- Mohammad Hossein Heydari (PhD), University of Isfahān, Isfahān, Iran²
- Bābak Shamshiri (PhD), Shirāz University, Shirāz, Iran³

Abstract

Education is one of the most basic human needs. Without education, no society could survive. Nowadays, due to the importance of education, many theories and viewpoints have been presented and are being presented. In all the theories, the three main pillars of the teaching process "teacher, learner, and educational content and materials" have been discussed in the form of teaching-learning process or just teaching. Each theory or perspective has a different view towards teaching, based on the epistemology that governs it. This research was conducted with the aim of investigating the educational methods used by the nomads during the time when Mohammad Bahmanbeigi was the director general in the southern nomads. It was a content analysis research. The sources used in this research were the works left by Mohammad Bahmanbeigi, including the books written by himself, and books, papers, documentaries, and theses written about him, as well as the interviews that were conducted on it. The research findings showed that common methods were used in the education systems of the nomads, like many educational systems, which include the methods of role playing, laboratory method, demonstration method, lecture method, scientific tour method and question and answer method, although these methods are among the traditional teaching methods today, they are still used.

Keywords

Educational Methods, Poetical Contest, Conference, Drama, Laboratory Method

E-mail: 1. rostami.hasan1346@gmail.com 2. mhheidari1353@gmail.com (Corresponding Author) 3. babakshamshiri@yahoo.com